ناسخ التواریخ

زندگانی پیامبر

جلد اوّل

از آغاز تا هجرت

تألیف

محمّدتقی لسان الملک سپهر

به اهتمام

جمشید کیان فر

انتشارات اساطیر

۳۲۱/۲

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ ق.
ناسخ‌التواریخ: زندگانی پیامبر / تألیف محمدتقی لسان‌الملک سپهر؛ به اهتمام جمشید کیان‌فر. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
۵ ج. (انتشارات اساطیر ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵)
ISBN 964-331-105-8 (ج. ۱) ISBN 964-331-788-0 (دوره)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. از آغاز تا هجرت. -
۱. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - - سرگذشتنامه، الف. کیان‌فر، جمشید، ۱۳۳۰ - ، مصحح. ب. عنوان، ج. عنوان: زندگانی پیامبر.
۲ن۲س/۹/BP۲۲ ۲۹۷/۹۳
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۸۰-۲۵۱۶۴م

انتشارات اساطیر

ناسخ‌التواریخ: زندگانی پیامبر، جلد اوّل
تألیف: محمدتقی لسان‌الملک سپهر
به اهتمام: جمشید کیان‌فر
چاپ اول: ۱۳۸۰
چاپ دوم : ۱۳۸۵
حروف‌چینی: مسعود
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
شابک: ۸-۱۰۵-۳۳۱-۹۶۴ دوره: ۰-۷۸۸-۳۳۱-۹۶۴
حق چاپ محفوظ است

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

فهرست مطالب

□ پیشگفتار..... نوزده
ولادت اسمعیل سه هزار و چهار و هجده سال بعد از هبوط آدم بود..... ۳
ماندن اسمعیل و هاجر در بیابان مکه..... ۴
پیدا شدن آب زمزم..... ۵
یافتن بنی‌جُرْهم اسمعیل و هاجر را سه هزار و چهارصد و بیست سال بعد
از هبوط آدم بود..... ۵
قربانی اسمعیل سه هزار و چهارصد و بیست و هشت سال بعد از هبوط
آدم بود..... ۶
فدیه اسمعیل..... ۹
بنای خانهٔ کعبه به دست ابراهیم سه هزار و چهارصد و بیست و نه سال بعد
از هبوط آدم بود..... ۱۱
وفات هاجر مادر اسمعیل سه هزار و چهارصد و سی و سه سال بعد از
هبوط آدم بود..... ۱۲
وفات اسماعیل سه هزار و پانصد و چهل و هشت سال بعد از هبوط آدم بود..... ۱۴
اولاد اسماعیل..... ۱۴
وفات اسماعیل..... ۱۵
صفت قِدْار..... ۱۵
سپردن قدار تابوت سکینه را..... ۱۶
ولادت حمل..... ۱۶
وفات قدار..... ۱۷
حمل..... ۱۷
ولادت نبت..... ۱۷
ولادت همیسع..... ۱۸

ولادت اَزد ۱۸
ولادت اُدد ۱۸
بت پرستیدن اولاد اسماعیل ۱۹
بت‌های مشهور ۱۹
ظهور عدنان چهار هزار و هشتصد و بیست و یک سال بعد از هبوط آدم بود ۲۱
اولاد عدنان ۲۲
مُعَدّ ۲۳
نِزار ۲۴
مُضَر ۲۵
قصّهٔ اولاد نزار و کهانت ایشان ۲۵
الیاس ۲۸
شرح حال بت‌پرستی اولاد اسمعیل ۲۹
مُدْرِکه ۳۱
خُزَیمه ۳۱
کنانه ۳۱
ظهور قریش پنجهزار و دویست و هشتاد و دو سال بعد از هبوط آدم بود ۳۳
نَضْر ۳۳
مالک ۳۴
فِهر ۳۴
غالب ۳۵
لُؤَیّ ۳۵
خبر دادن عیسی به ظهور خاتم‌الانبیاء ۳۶
جلوس تُبَّع الاصغر در مملکت یمن پنجهزار و ششصد و چهل و یک سال بعد از هبوط آدم بود ۳۷
ملوک یمن ۳۷
جامه پوشیدن تُبّع مکه را ۴۴
بازگشت تُبّع به یمن ۴۴

وفات کَعْب بن لُؤَیّ پنجهزار و ششصد و چهل و چهار سال بعد از هبوط آدم بود ۴۷
وفات کعب بن لُؤیّ و ذکر اجداد پیغمبر ۴۷
مُرَّة بن کَعْب ۴۸
کِلاب بن مُرّه ۴۹
قُصَیّ بن کِلاب ۵۰
عبد مناف بن قُصیّ ۵۸
وفات اولاد عبدمناف ۶۰
هاشم بن عبدمناف ۶۰
حِلفُ الفُضُول ۶۳
تقسیم مناصب مکّه ۶۳
اولاد هاشم ۶۵
جلوس ربیعه در مملکت یمن پنج هزار و هفتصد و چهل و یک سال بعد از هبوط آدم بود ۶۷
تبایعهٔ یمن ۶۷
ظهور سطیح و شق پنجهزار و هفتصد و چهل و دو سال بعد از هبوط آدم بود ۷۱
جلوس مُرْثَد بن عَبدِ کِلال در مملکت یمن پنج هزار و هفتصد و چهل دو سال بعد از هبوط آدم بود ۷۴
ظهور غفیرای کاهنه پنجهزار و هفتصد و هشتاد سال بعد از هبوط آدم بود ۷۵
جلوس ولیعه در مملکت یمن پنجهزار و هفتصد و هشتاد و سه سال بعد از هبوط آدم بود ۷۷
جلوس ابرهة بن صباح پنجهزار و هشتصد و هفتاد و دو سال بعد از هبوط آدم بود ۷۷
ظهور معمرین عرب پنجهزار و نه صد و بیست و چهار سال بعد از هبوط آدم بود ۷۹
ذوالاصبع عَدوانی ۷۹

حارث بن کعب ۸۳
مُسْتَوغِر ۸۴
دُوَیْد بن زید بن لیث ۸۵
زُهَیْر بن جَنٰاب بن هُبَل ۸۶
ربیع بن ضُبُع الفزاری ۸۷
اَبُوالطُّمَحٰان القِینی ۸۹
عُبَیْد بن شَرِید جُرْهُمی ۸۹
ابورَبَید البدر ۸۹
سود بن حداء ۹۰
عدی بن حاتم ۹۰
اماتاة بن قیس ۹۰
تیم بن ثعلبه ۹۰
ابوهبل بن عبدالله ۹۰
سویان بن کاهن ۹۱
اَوس بن ربیعة بن کعب ۹۲
نصر بن دَهْمٰان بن سلیم ۹۲
جَعْشَم بن عون بن جُذَیمه ۹۳
ثَعْلَبة بن کعب ۹۳
داود بن کعب بن ذُهْل ۹۴
سیف بن وهب بن خُزَیمه ۹۴
عُبَیْد بن الارض ۹۴
سیرة بن عبدالله الجُعفی ۹۵
صَبَرَة بن سعد بن سهم القرشی ۹۶
لَبید بن ربیعة الجعفری ۹۶
عامر بن طَرَب عَدَنی ۹۶
جعفر بن فیط ۹۷
یَحْصُر بن عینان بن ظالم ۹۷

عَوف بن کِنانة الکلبی ۹۷
صفی بن رباح بن اکثم ۹۸
اَکْثَم بن صیفی ۹۹
فروة بن فغالة بن هانه ۱۰۱
حارث بن کعب مَذْحجی ۱۰۲
معدی کَرِب حِمْیَری ۱۰۲
جلوس صباح بن ابرهه در یمن پنجهزار و نهصد و شصت و نه سال بعد از
هبوط آدم بود ۱۰۲
جلوس حسان بن عمرو در مملکت یمن پنجهزار و نهصد و هشتاد و چهار
سال بعد از هبوط آدم بود ۱۰۳
جلوس ذُوشَنٰاتر در مملکت یمن شش هزار و چهل و یک سال بعد از
هبوط آدم بود ۱۰۳
جلوس ذُونَواس در مملکت یمن شش هزار و شصت و هشت سال بعد از
هبوط آدم بود ۱۰۵
ظهور عبدالمُطَّلِب در مدینه و مکه ششهزار و هفتاد سال بعد از هبوط
آدم بود ۱۰۷
چاه‌های مکّه ۱۱۳
اولاد عبدالمُطَّلِب ۱۱۴
ظهور اصحاب اخدود ششهزار و هشتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود ۱۱۶
جلوس ذُوجَدن در یمن شش هزار و هشتاد و هشت سال بعد از هبوط آدم بود ۱۲۵
جلوس اَریٰاط در مملکت یمن شش هزار و نود و شش سال بعد از هبوط
آدم بود ۱۲۶
جلوس اَبْرَهَةَالاَشْرَم در مملکت یمن ششهزار و یکصد و بیست سال بعد
از هبوط آدم بود ۱۲۹
تبابعهٔ یمن ۱۲۹
در آداب و رسوم مردم نَسأه ۱۳۰
پیام اَبْرَهه به عبدالمُطَّلِب ۱۳۳

ظهور ابابیل ۱۳۷
خواب دیدن نوشیروان و مؤبد مؤبدان ۱۴۳
حضور عبدالمسیح نزد نوشیروان ۱۴۴
آمدن عبدالمسیح نزد سَطِیح ۱۴۵
خبر سَطِیح در ولادت پیغمبر ۱۴۶
بازگشت عبدالمسیح ۱۴۸
خراب شدن پل ۱۴۸
ظهور قُسّ بن ساعده ششهزار و یکصد و سی سال بعد از هبوط آدم بود ۱۵۱

از ولادت تا بعثت

ولادت عبدالله شش هزار و یکصد و سی و هشت سال بعد از هبوط آدم بود ۱۵۷
ولادت با سعادت محمّد مصطفی ششهزار و یکصد و شصت و سه سال
بعد از هبوط آدم بود ۱۶۶
دایگان پیامبر ۱۷۶
جلوس یَکْسُوم در مملکت یمن ششهزار و صد و شصت و سه سال بعد
از هبوط آدم بود ۱۸۲
جلوس مسروق در مملکت یمن ششهزار و صد و شصت و پنج سال بعد از
هبوط آدم بود ۱۸۶
واقعهٔ شقّ صدر خاتم‌النبیّین ششهزار و یکصد و شصت و شش سال بعد
از هبوط آدم بود ۱۸۷
جلوس سیف بن ذی‌یزن در یمن ششهزار و یکصد و شصت و هشت سال
بعد از هبوط آدم بود ۱۹۱
صنادید قریش در کوشک غُمدان ۱۹۷
بشارت دادن سیف ذی‌یزن عبدالمُطّلِب را به ظهور پیغمبر آخرالزّمان ۱۹۸
قتل سیف بن ذی‌یزن ۲۰۰
جلوس وَهْرز در یمن ششهزار و یکصد و شصت و نه سال بعد از هبوط
آدم بود ۲۰۱

وفات آمنه علیهاالسّلام ششهزار و یکصد و شصت و نه سال بعد از هبوط آدم علیه‌السّلام بود ۲۰۲
ظهور حاتم ششهزار و صد و هفتاد و یک سال بعد از هبوط آدم بود ۲۰۳
وفات عبدُالمُطّلِب ششهزار و صد و هفتاد و یک سال بعد از هبوط آدم بود ۲۰۶
جلوس مرزبان در یمن ششهزار و صد و هفتاد و سه سال بعد از هبوط آدم بود ۲۱۱
جلوس فنْتَهْرب در حیره ششهزار و صد و هفتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود ۲۱۱
سفر پیغمبر آخرالزمان به شام ششهزار و صد و هفتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود ۲۱۲
واقعهٔ قتل عماره به دست عمرو بن العاصی ۲۱۵
بوسه بر خال نبوّت ۲۱۷
سفر دوم ۲۱۸
جلوس نعمان بن منذر ششهزار و یکصد و هشتاد سال بعد از هبوط آدم بود ۲۱۹
داستان ایوب بن مجروف و فرزندانش ۲۱۹
چگونگی به سلطنت رسیدن نعمان ۲۲۴
توطئهٔ ابن مرنیا ۲۲۸
قتل عَدِیّ بن زید ۲۲۸
صفت لشکر نعمان ۲۳۰
یوم نعم و یوم بؤس نعمان ۲۳۱
انتقام خون پدر ۲۳۵
قتل نعمان ۲۳۹
قصّهٔ مشاهیر عرب و وقایع عجیبهٔ زمان نعمان ۲۴۱
نابغهٔ ذبیانی ۲۴۲
نابغهٔ جعدی ۲۴۴
قصّهٔ رَبیع بن زیاد ۲۴۶
اعشی ۲۵۰
شماخ بن ضرار ۲۵۲

حسّان بن ثابت ۲۵۳
زهیر ۲۵۴
قصّهٔ مَوْؤُدَه ۲۵۵
سُلَیْک بن سُلَکَه ۲۵۶
شَنْفَرَی ۲۶۰
تَأَبَّط شَرًا ۲۶۰
واقعهٔ دَاحِس و غَبْرا ۲۶۲
قتل اباقرفه ۲۶۴
قتل مالک ۲۶۵
یوم ذی‌المرتقب ۲۶۷
یوم ذی حسی ۲۶۷
یوم‌الهَبَائَه ۲۶۹
یوم‌الفَرُوق ۲۷۱
یوم جبله ۲۷۲
رمز کَرِب ۲۷۴
قتل لَقِیط ۲۷۶
یوم شعواء ۲۸۰
یوم شواحط ۲۸۱
یوم قطن ۲۸۲
شاس بن زُهَیر ۲۸۳
قتل زُهیر بن جَذِیمه ۲۸۶
قتل خالد بن جعفر ۲۸۹
قصّه عمرو بن اِطْنابه ۲۹۲
جنگ بنی‌عامر و بنی‌تمیم ۲۹۴
یوم رحرحان ۲۹۵
قتل پسر نعمان ۲۹۷
اسارت و رهائی حارث ۲۹۸

پناهندگی حارث در یمامه ۲۹۹
امان مکرآمیز ۳۰۰
قصّهٔ اوس ۳۰۰
قصّهٔ سعد بن ملک ۳۰۱
جلوس باذان در مملکت یمن ششهزار و یکصد و هشتاد و دو سال بعد از
هبوط آدم بود ۳۰۳
جنگ ذی‌قار ۳۰۴
شکستن عجم از عرب ۳۰۸
نامهٔ پیغمبر به خسرو ۳۱۰
ظهور هِلْقام در میان عرب ششهزار و یکصد و هشتاد و هشت سال بعد
از هبوط آدم بود ۳۱۲
تزویج محمد (ص) خدیجه (ع) را ششهزار و یکصد و هشتاد و هشت
سال بعد از هبوط آدم (ع) بود ۳۱۸
سفر بازرگانی رسول (ص) ۳۲۵
سفر شام ۳۲۵
رسیدن پیغمبر (ص) به شام ۳۳۶
مراجعت پیغمبر از شام ۳۳۸
خواستاری بنی‌هاشم خدیجه را ۳۴۴
خطبه ابوطالب ۳۵۰
عدد اولاد پیغمبر ۳۵۵
ولادت امیرالمؤمنین علی (ع) شش هزار و صد و نود و سه سال بعد از
هبوط آدم (ع) بود ۳۵۷
القاب علی (ع) ۳۵۹
در آمدن فاطمه به کعبه ۳۶۴
بنای کعبه در زمان قریش ششهزار و صد و نود و هشت سال بعد از هبوط
آدم بود ۳۷۰
بنیان کعبه ۳۷۲

جلوس ایاس در مملکت حیره ششهزار و دویست و دو سال بعد از هبوط آدم (ع) بود ۳۷۷

از بعثت تا هجرت

ظهور آثار بعثت پیغمبر آخر زمان (ص) ششهزار و دویست و دو سال بعد از هبوط آدم (ع) بود ۳۸۱
معنی نبی ۳۸۱
معنی اولوالعزم ۳۸۲
وحی و الهام ۳۸۲
معنی ناموس ۳۸۳
عصمت ۳۸۴
معنی معجزه و خرق عادت ۳۸۴
در تعداد انبیاء ۳۸۵
فضیلت پیغمبر (ص) بر سایر انبیاء ۳۸۵
خبر نبوت پیامبر اسلام ۳۸۶
خبر دادن احبار از پیغمبر آخر زمان ۳۸۸
در ذکر صفات پیامبر اسلام (ص) ۳۹۱
بعثت پیغمبر آخر زمان (ص) ششهزار و دویست و سه سال بعد از هبوط آدم (ع) بود ۳۹۹
خبر وَرَقه ۴۰۲
بدو نماز و ایمان علی و خدیجه علیهماالسّلام ۴۰۳
منع شیاطین از آسمان ۴۰۵
خبر اسلام آوردن زید بن حارثه ۴۰۶
اسلام ابوبکر ۴۰۷
اسلام آوردن جمعی دیگر ۴۰۷
نامهٔ پیغمبر به قیصر ۴۱۰
اظهار دعوت حضرت رسول خدای (ص) ششهزار و دویست و هفت سال

بعد از هبوط آدم (ع) بود ۴۱۲
معجزهٔ پیغمبر ۴۱۴
اول خون که در اسلام ریخت ۴۱۷
سخن قریش با ابوطالب ۴۱۷
خبر عُمّاره ۴۲۰
خبر ولید بن مغیره ۴۲۲
معجزهٔ پیغمبر (ص) در بارش باران ۴۲۶
خبر اَبُوقَیس ۴۲۷
آزار قریش پیغمبر (ص) را ۴۲۸
جسارت قریش بر پیغمبر (ص) ۴۲۹
خبر ابولهب ۴۳۰
خبر عُتْبَه ۴۳۰
اسلام آوردن حمزه ۴۳۱
معجزهٔ پیغمبر ۴۳۳
خبر عُقْبَه ۴۳۴
آمدن علمای ادیان مختلفه نزد پیغمبر (ص) ۴۳۶
احتجاج پیغمبر با کفّار یهود ۴۳۶
احتجاج پیغمبر (ص) با نصاریٰ ۴۳۷
احتجاج پیغمبر (ص) با دهریه ۴۳۹
احتجاج پیغمبر (ص) با ثنویه ۴۴۰
احتجاج پیامبر اسلام با مشرکین عرب ۴۴۱
احتجاج قریش با پیغمبر (ص) ۴۴۳
معجزهٔ پیغمبر ۴۵۳
معجزهٔ دیگر ۴۵۴
خبر نضر بن حارث ۴۵۴
نزول آیات قرآن بر ذمّ کفّار ۴۵۵
سؤال مشرکین از پیغمبر (ص) ۴۵۶

انقطاع وحی ۴۵۶
سخنان ابوجهل با قریش ۴۵۷
خبر عبدالله بن مسعود ۴۵۸
اصغای قریش قرآن را ۴۵۹
نزول آیات قرآن بر ذمّ قریش ۴۶۰
آزار مسلمانان ۴۶۱
خبر بلال ۴۶۲
خبر عمار یاسر ۴۶۳
هجرت اصحاب پیغمبر (ص) به اراضی حبشه ششهزار و دویست و
هشت سال بعد از هبوط آدم (ع) بود ۴۶۵
رسول فرستادن قریش به حبشه ۴۷۱
قصّهٔ نجاشی ۴۷۵
مسلمانی نجاشی ۴۷۶
آمدن جبرئیل و سایر ملائکه نزد پیغمبر ۴۷۸
معجزه خواستن قریش از پیغمبر (ص) ۴۸۰
بعضی از معجزات پیامبر اسلام نزد ابوجهل ۴۸۲
قرائت آیات قرآن بر قریش ۴۸۴
مراجعت مهاجرین حبشه به مکه ۴۸۶
قصّه ابن دُغُنَّه با ابوبکر ۴۹۰
اسلام آوردن طُفَیْل بن عَمرو و پدر و مادرش ۴۹۱
رؤیای طفیل و شهادت او ۴۹۳
قصّه پیامبر اسلام با اِراشی و ابوجهل ۴۹۳
حکایت رُکانه ۴۹۴
حکایت جماعتی از نصارا که به قصد دیدن پیامبر اسلام از نجران به
مکّه آمدند ۴۹۵
عزیمت عمر برای کشتن رسول خدای ۴۹۶
اسلام آوردن عمر ۴۹۸

حکایت اصحاب صُفّه ۵۰۱
ولادت حضرت فاطمه (ع) شش هزار و دویست و هشت سال بعد از
هبوط آدم (ع) بود ۵۰۳
در آمدن رسول خدا به شعب ابوطالب شش هزار و دویست و ده سال
بعد از هبوط آدم (ع) بود ۵۰۶
کیفیت محاصره بنی‌هاشم در شعب ۵۰۶
گفتگوی تنی چند از قریش در بارهٔ نجات بنی‌هاشم ۵۰۹
بیرون آمدن بنی‌هاشم از محاصره ۵۱۰
نزول آیات قرآن در مذمّت قریش ۵۱۲
جلوس راویة بن ماهیان در حیره ششهزار و دویست و یازده سال بعد از
هبوط آدم (ع) بود ۵۱۵
ظهور شق‌القمر به دست پیغمبر (ص) شش هزار و دویست و سیزده سال
بعد از هبوط آدم (ع) بود ۵۱۶
استقبال قریش حبیب بن مالک را ۵۱۷
گفتگوی حبیب بن مالک با ابوطالب ۵۱۹
بشارت دادن جبرئیل محمّد (ص) را در شق قمر ۵۲۳
کیفیّت شق قمر و اسلام آوردن جمعی از مشرکین ۵۲۴
وفات ابوطالب شش هزار و دویست و سیزده سال بعد از هبوط آدم (ع) بود ۵۲۷
آمدن قریش نزد ابوطالب ۵۲۸
در کیفیت وفات ابوطالب ۵۲۹
اسلام ابوطالب ۵۳۰
وفات خدیجه کبری شش هزار و دویست و سیزده سال بعد از هبوط
آدم (ع) بود ۵۳۳
حمایت اَبُولَهب از پیامبر خدای ۵۳۴
سفر پیغمبر به طایف شش هزار و دویست و چهارده سال بعد از هبوط
آدم (ع) بود ۵۳۵
اسلام آوردن جمعی کثیر از جنّیان ۵۳۸

مراجعت رسول خدای (ص) از طائف ۵۴۰
تزویج رسول خدای، عایشه و سَوْدَه را شش هزار و دویست و چهارده سال
بعد از هبوط آدم (ع) بود ۵۴۱
ابتدای اسلام انصار شش هزار و دویست و چهارده سال بعد از هبوط
آدم (ع) بود ۵۴۲
جلوس عمرو بن جبله در مملکت شام شش هزار و دویست و پانزده سال
بعد از هبوط آدم (ع) بود ۵۴۷
ظهور بیعت مردم مدینه که آن را بیعةالاولی خوانند در عقبه شش هزار و
دویست و پانزده سال بعد از هبوط آدم (ع) بود ۵۴۸
بیعةالاولی ۵۴۸
فرستادن رسول خدای (ص) مُصْعَب را به مدینه ۵۵۰
اسلام آوردن اُسَید بن حُضَیر ۵۵۱
اسلام آوردن سَعْدِ بن مُعاذ و جمعی کثیر به دست مُصْعَب ۵۵۲
معراج پیغمبر (ص) شش هزار و دویست و پانزده سال بعد از هبوط
آدم (ع) بود ۵۵۴
اخبار معراج در بارهٔ حضرت علی (ع) ۵۷۴
انکار قریش در معراج پیامبر ۵۷۸
چگونگی معراج ۵۸۰
بیعت مردم مدینه در عَقَبَه بار دوم شش هزار و دویست و شانزده سال
بعد از هبوط آدم (ع) بود ۵۸۵
خطبه آخر کتاب ۵۹۰

پیشگفتار

از منابع مهم تاریخ اسلام، تألیف شده در عصر قاجار، بی‌شک باید از ناسخ‌التواریخ یاد کرد. مؤلف کتاب میرزا محمد تقی خان سپهر ملقب به لسان‌الملک[1] از آواره‌نگاران و مستوفیان عصر قاجار، به دستور محمد شاه قاجار و با حمایت حاج میرزا آقاسی به تألیف کتاب اقدام نمود. در مورد سپهر و احوال و آثار و خاطرات او و تاریخ‌نگاری در ایران و خصوصاً در عهد قاجار آنچه را باید گفت در مقدمهٔ مفصل خود بر ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه) آورده‌ام و در این جا نیز فقط به ناسخ‌التواریخ و شیوهٔ تبویب زندگانی پیامبر پرداخته‌ام.

در آغاز قصد سپهر بر آن بود یک دوره تاریخ عمومی بنگارد و از این رو کتاب اول «ناسخ‌التواریخ» از هبوط آدم تا هجرت پیامبر اسلام (ص) را در دو مجلد بنگاشت، مجلد اول: از هبوط آدم تا زمان عیسی مسیح (ع) و مجلد دوم: از ظهور مسیح الی آغاز هجرت رسول‌الله از مکه به مدینه.

زمانی که تالیف کتاب اول به اتمام رسید، مصادف بود با مرگ محمد شاه قاجار و بست‌نشینی حاج میرزا آقاسی در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم.

با شروع سلطنت ناصرالدین شاه و سر و سامان یافتن اوضاع داخلی به قول سپهر:

> **چون ... امور جمهور را، از نظام لشکر و نظم کشور و شمار دبیران و آواره‌نگاران و بازپرسی کردار عمال و باجگزاران و رفاه حال رعیّت و ... غوررسی؛ و در ترویج شریعت غرّا و نشر فضایل ائمهٔ هُدی، این بندهٔ**

---

۱. رجوع کنید به مقدمه مصحح بر ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه) از انتشارات اساطیر که در سال ۱۳۷۷ نشر یافته است.

ثناگستر را فرمان کرد که کتاب دوم ناسخ‌التواریخ را بدان روش که مجلدات اول نگاشته آمد پرداخته سازم[1].

زمان تالیف کتاب دوم ناسخ‌التواریخ مصادف با سفر ناصرالدین شاه به عراق و آذربایجان بود، بنابراین سپهر از «ملازمت مهجور، و به اقامت دار خلافت مأمور[2]» شد، و در ایام سفر که قریب به هفت ماه بود، سپهر توانست وقایع ده سالهٔ هجرت و خلاصهٔ تاریخ جهان را «در شصت هزار (۶۰۰۰۰) بیت مکتوب رقم[3]» کند. سپس به تالیف ادامهٔ کتاب بپردازد که شامل وقایع سال یازدهم هجرت و اوصاف صفات و متعلّقات رسول‌الله بود و آن را به پایان برد. و سپهر بر آن بوده که کتاب دوم را در ده مجلد «از بدایت هجرت رسول خدای (ص) الی زماننا هذا» یعنی ایام حیات سپهر تالیف کند، چنان که خود در پایان جلد دوم از کتاب اول بدین نکته اشاره دارد و گوید:

انشاءالله تعالی بعد از جلد ثانی از کتاب اول، شروع می‌شود به کتاب ثانی ناسخ‌التواریخ که به انضمام مجلد تاریخ سلاطین معدلت آئین قاجاریه ابدالله ملکهم الی یوم یوم‌القیامه مشتمل بر ده (۱۰) مجلد از بدایت هجرت رسول خدای صلی‌الله علیه و آله الی زماننا هذا.

سپهر در تألیف کتاب اول مبنای تاریخ را بر هبوط آدم گزارده و تا سال اول هجرت وقایع را ذیل گذشت ایام بر هبوط نگاشته، چنان که ولادت رسول‌الله (ص) را برابر شش هزار و صد شصت و سه (۶۱۶۳) سال بعد از هبوط آدم (ع) و ولادت امیرالمؤمنین علی (ع) را برابر شش هزار و صد و نود و سه (۶۱۹۳) سال بعد از هبوط؛ و بعثت پیامبر آخرالزّمان را در شش هزار و دویست سه (۶۲۰۳) سال بعد از هبوت؛ و هجرت پیامبر را در شش هزار و دویست و شانزده (۶۲۱۶) سال که از هبوط آدم سپری گشته، نگاشته است. بنابراین در کتاب اول (مجلد اول و دوم) ناسخ‌التواریخ «سال هبوط آدم صفی مبداء تاریخ حوادث ایام بود، و تا سال هجرت هادی سبل و خاتم رسل از مکّه به مدینه متبرکه بدین قانون مرقوم[4]» داشته است.

---

۱. پیشگفتار جلد دوم، همین چاپ، ص ۵۹۵.
۲ و ۳. همان
۴. همان، ص ۵۹۷

و زمان نگارش کتاب دوم که از هجرت رسول‌الله شروع می‌شود، مبنای تاریخ را عوض کرده و هجرت رسول‌الله را مبنای تاریخ وقایع ایام در تالیف قرار داده است و حوادث ایام و روزگار را بر مبنای تاریخ هجری نگاشته است.

لسان‌الملک سپهر کتاب دوم ناسخ‌التواریخ را که شامل وقایع بعد از هجرت است در چند مجلد تألیف کرده و همزمان تاریخ سلسله قاجاریه را نیز در سه مجلد به جای گذاشته است؛ و بعد از وفات او (۱۲۹۷ هـ. ق) فرزندانش عباسقلی خان سپهر (ملقب به مشیر افخم؛ لسان‌الملک ثانی) و میرزا هدایت‌الله سپهر توانسته‌اند کار پدر را ادامه دهند.

تبویب و تنظیم ناسخ‌التواریخ

لسان‌الملک سپهر بر آن بوده، یک دوره تاریخ عمومی جهان را بنگارد و پیوسته جای جای کتاب بدان اشاره می‌کند و درکتاب اول و تا حدودی درکتاب دوم بدان عمل کرده و از آن میان توانسته بخش‌های ذیل را تألیف کند:

کتاب اول ناسخ‌التواریخ: از هبوط آدم تا هجرت حضرت ختمی مرتبت (ص)، مشتمل بر دو مجلد:

مجلد اول: از هبوط آدم تا میلاد مسیح (ع)

مجلد دوم: از میلاد مسیح تا هجرت پیامبر اسلام (ص)

کتاب دوم: از هجرت رسول‌الله به بعد که شش مجلد آن را سپهر تالیف کرده به قرار:

مجلد اول: تاریخ و سیرهٔ حضرت محمد (ص) از سال اول هجرت تا سال یازدهم هجرت که سال درگذشت رسول‌الله (ص) است و با ذکر اوصاف و متعلقات آن حضرت کتاب را به پایان می‌رساند.

مجلد دوم: تاریخ خلفا: مشتمل بر شرح خلافت سه تن از خلفای راشدین (ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب و عثمان بن عفّان) و شرح حال صحابه و ایام مشهور عرب و امثله عرب

مجلد سوم: شرح حال علی بن ابی‌طالب (ع)، نخستین پیشوا و امام شیعیان جهان

مجلد چهارم: شرح حال حضرت فاطمه (س) دخت گرامی رسول‌الله

مجلد پنجم: شرح حال امام حسن (ع) دومین امام شیعیان جهان
مجلد ششم: شرح حال امام حسین (ع) سومین امام شیعیان جهان

در ادامه تألیف ناسخ‌التواریخ، لسان‌الملک سپهر بر آن بوده که در شرح حال هر یک از ائمهٔ اطهار کتاب مستقلی تألیف کند و در ذیل شرح حال امامان وقایع تاریخ جهان را نیز بنگارد. با درگذشت سپهر (۱۲۹۷ هـ. ق)، فرزندانش دنبالهٔ رو راه او شدند، چنان که عباسقلی خان سپهر ملقب به مشیرافخم (لسان‌الملک ثانی بعد)، شرح حال امام چهارم شیعیان، حضرت امام زین‌العابدین سجاد (ع) را نوشت و در ضمن نگارش شرح حال امام چهارم، اقدام به ترجمه کتاب «وفیات‌الاعیان» ابن‌خلکان نمود چنانکه بعد از آن سخن خواهیم گفت.

ناگفته نماند که میرزا محمد تقی خان سپهر در این میان اقدام به تألیف کتاب سوم از ناسخ‌التواریخ نمود، بدین معنی که تاریخ قاجاریه را در سه مجلد به دستور ناصرالدین شاه به شرح ذیل تألیف کرد:

جلد اول: تاریخ قاجاریه (در اصل و نسب سلسله قاجار، چگونگی تشکیل سلسله قاجار و در نهایت تا پایان سلطنت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰ هـ. ق).
جلد دوم: تاریخ قاجاریه، در سلطنت چهارده ساله محمد شاه قاجار (از ۱۲۵۰-۱۲۶۴ هـ).
جلد سوم: تاریخ قاجاریه در دوازده سال اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (از ۱۲۶۴-۱۲۷۶ هـ. ق)[1]

ناصرالدین شاه قاجار علاقه وافری به کتاب‌های تاریخ[2] و ترجمه آنها از زبان‌های

---

۱. ر.ک. ناسخ‌التواریخ، تاریخ قاجاریه / تالیف لسان‌الملک سپهر، تصحیح جمشید کیان‌فر.← تهران: اساطیر، ۱۳۷۷ (سه جلد در دو مجلد، همراه با نمایه عام تفصیلی).
۲. کتاب‌های تاریخی فراوان در عصر ناصرالدین شاه به دستور او نگارش یافته، از آن میان می‌توان به آثار به جا مانده از محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (تاریخ منتظم ناصری، مراة‌البلدان، المأثر و الاثار (چهل سال تاریخ سلطنت ناصرالدین شاه)، دررالتیجان فی تاریخ بنی‌اشکان، التدوین فی جبال الشّروین ...)، تاریخ روضة‌الصفای ناصری (در تکمیل و تقسیم تاریخ روضة‌الصفای تألیف میرخواند) در سه جلد و از جمله ناسخ‌التواریخ نام برد.

خارجی[1] و به ویژه به تألیف کتاب ناسخ‌التواریخ داشت و پس از مرگ لسان‌الملک سپهر، به دستور او، فرزندانش ادامه تألیف پدر را پی گرفتند و شاه همه نوع مساعدت و حمایت مادی و معنوی از سپهر و فرزندان او به عمل می‌آورد و همواره پی‌گیر مراحل مختلف تألیف بوده و این مساله از دستخط کوتاه ولی گویای ناصرالدین شاه، شامل دو یادداشت در یک برگ که حکایت از برنامه روزانه او دارد به خوبی مشهود است:

۱. امروز سه‌شنبه است، سوارهٔ قزوین آمده، عصری در میدان مشق به بینم، خبر شوند.

۲. پسر سپهر که این کتاب را نوشته است، احضار شود، اگر ناتمام است، تمام ترجمه کند، ابن‌خلکان را.

---

۱. ناصرالدین شاه از بدو سلطنت به تأسیس دارالترجمه و دارالتألیف دستور داد و در دارالتألیف آثاری چون «نامهٔ دانشوران» نگاشته شد و در دارالترجمه ناصری آثار فراوانی از تاریخ؛ سفرنامه‌ها، کتاب‌های جغرافیائی، قانون، سیاست، طب، نظام و مهندسی نظام از زبان‌های اروپائی (فرانسه، انگلیسی، آلمانی، روسی و ...) زیر نظر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه توسط تحصیل کردگان دارالفنون و آن دسته که جهت تکمیل تحصیلات به اروپا اعزام شده بودند، پس از بازگشت افزون بر کارهای اداری به ترجمه نیز می‌پرداختند. و آن عدهٔ معدود که قریب به پنجاه تن بودند، بالغ بر دو هزار و پانصد (۲۵۰۰) عنوان کتاب ترجمه کردند و در حال حاضر در گنجینه نسخ خطی کتابخانه‌های: کاخ گلستان، کتابخانه ملی، کتابخانه مجلس و ... محفوظ و نگهداری می‌شوند.

چنان که گذشت، عباسقلی خان سپهر، در ادامهٔ تألیف ناسخ‌التواریخ بعد از وفات پدر، نخست شرح حال زینب کبری (س) با عنوان «طرازالمذهب» را نگاشت که در سال ۱۳۱۵ ه. ق به چاپ سنگی رسید و آنگاه به تالیف کتاب شرح حال امام چهارم پرداخت و در ضمن تالیف جهت تکمیل اثر به ترجمهٔ «وفیات‌الاعیان» ابن‌خلکان اقدام نمود و به همین دلیل است که شاه دستور احضار او را می‌دهد تا ببیند که ترجمه تمام شده است یا نه[1]؟

حیات ناصرالدین شاه نیز کفاف اتمام تالیف ناسخ‌التواریخ را نکرد و شاه با همه علاقه‌ای که نسبت به انجام کار داشت خود شاهد اتمام آن نبود؛ اما ادامه تالیف به دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه کشید و باز بر اساس سندی که در دست نگارنده است این مساله به خوبی مشهود است، چه مظفرالدین شاه جانشین ناصرالدین شاه طی یادداشتی به لسان‌الدوله، کتابدار کتابخانه کاخ گلستان دستور می‌دهد:

هو

لسان‌الدوله، موازی دو جلد کتاب تاریخ مجموعهٔ متعلق به رشیدی را در وجه سپهر به رسم امانت کار سازی داشته، قبض دریافت دارید که بعد از رجوع و استنساخ به کتابخانه مسترد نماید.

فی شهر جمادی‌الاول ۱۳۱۵

امضاء مظفرالدین شاه

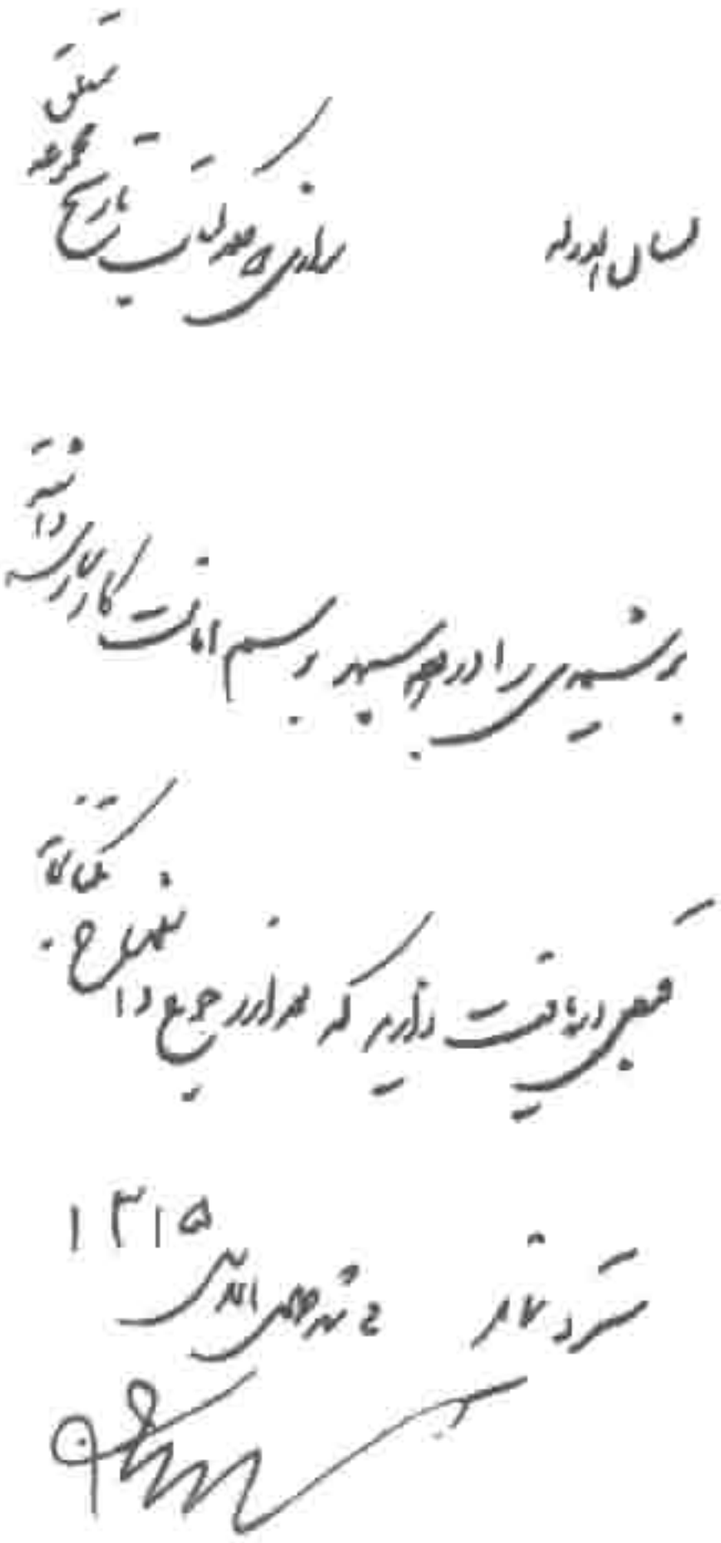

۱. ترجمه وفیات‌الاعیان اثر ابن‌خلکان با عنوان «مشکوة‌الادب ناصری» و در جزو مجموعهٔ ناسخ‌التواریخ ذیل شرح حال امام سجاد (ع)، در همان ایام سلطنت ناصرالدین شاه به شیوهٔ چاپ سنگی، چاپ و منتشر شده است.

و باز در سند دیگری «رسید صورت کتابهائی» که سپهر از کتابخانه کاخ گلستان جمعی لسان‌الدوله به جهت نوشتن تاریخ به رسم امانت دریافت کرده، حکایت از آن دارد که مظفرالدین شاه نیز چون پدر و پدربزرگ شایق تألیف ناسخ‌التواریخ بوده است و به شرط بقای عمر در بارهٔ بقیهٔ مجلدات ناسخ‌التواریخ در جای خود سخن خواهیم گفت.(اینک آن سند)

صورت کُتبی که از کتابخانه مبارکه جمعی جناب جلالت مآب لسان‌الدّوله در تاریخ شهر جمادی‌الثانیه تخافوی ئیل ۱۳۱۵ حسب‌الامر بندگان اعلیحضرت اقدس همیون شاهنشاهی ارواح‌العالمین له الفداه به جهت نوشتن تاریخ به رسم امانت تحویل جناب جلالت مآب سپهر شد که بعد از اتمام، کتب مزبور را رد نموده به کتابخانه مبارکه گذاشته شود:

تاریخ گزیده، خطی، جلد تیماج قرمز ساده، مجدول، سرلوحه‌دار، قطع وزیری، جلد

تاریخ تیموری، خط نستعلیق، مجدول، کمند و سرلوحه‌دار، قطع وزیری، جلد تیماج آبی، ترنج کوبیده، جلد

تاریخ جهان‌گشای جوینی، قطع نیم ورقی، جلد تیماج مشکی ساده، ابتیاعی از ورثهٔ مؤیدالدّوله، خط نسخ، رقم محمد تقی، جلد

تاریخ جزری، خط نسخ، مجدول، جلد تیماج زردِ دور قرمز، قطع وزیری بزرگ، رقم عبدالقادر، جلد

تاریخ سمرقندی، ضخیم (یا حجیم)، جلد تیماج قرمز، ترنج طلاکوب، سرلوحه‌دار، مجدول، آخر افتاده، خط نستعلیق خوب، قطع وزیری بزرگ، جلد.

جلد اول تاریخ سلطانی، در احوال ائمهٔ، قطع نیم‌ورقی کوچک، خط نستعلیق بد، جلد تیماج مشکی دولائی، جلد.

زینت‌التواریخ، قطع بزرگ، جلد دریسم، سرلوحه‌دار، مجدول کمندار، خط نستعلیق خوب، جلد مقوای گل بوته، زمینه قرمز، جلد.

تاریخ سجزی، خطی ۳ جلد، جلد مقوائی، گل بوته در جلد، قطع نیم‌ورقی ۲ جلد، قطع وزیری جلد، جلد تیماج قرمز دولائی، کاغذ آبی قطع نیم‌ورقی

تاریخ هشت بهشت، در احوال آل‌عثمان و سلاجقه، سرلوحه‌دار، مذهب، مجدول، خط نستعلیق، قطع نیم‌ورقی، رقم ادریس‌بن‌حسام‌الدّین، جلد تیماج قرمز، ترنج‌دار، جلد

تاریخ سلطان محمد خدابنده، سرلوحه‌دار، مختصر، قطع بزرگ رحلی، خط نستعلیق، مجدول، جلد مقوائی، تیماج مشکی لولادار، ترنج‌دار، جلد.

تاریخ طبرستان، قطع نیم‌ورقی، سرلوحه‌دار، مجدول، کمنددار، مذهب، جلد مقوائی، متن ماشی، گل بوته منقش که اندرون جلد عکس شاه شهید نورالله مضجعه دارد، خط نستعلیق، جلد.

تاریخ الفی، جلد ثانی، قطع رحلی، جلد مقوائی، متن زرافشان، گل بوته، خط نسخ، سرلوحه‌دار، مجدول، جلد.

تاریخ الفی، بعد از رحلت حضرت رسول (ص)، خط نسخ، سرلوحه‌دار، کاغذ ترمه، مجدول، کمنددار، قطع رحلی، جلد مقوائی، تیماج قرمز، جلد،

جامع‌التواریخ طبری، ابتیاعی از ورثهٔ مؤیّدالدّوله، کاغذ خائبالیغ، رقم محمودبن‌محمد، خط نستعلیق بد، جلد تیماج، آبی ساده، قطع نیم‌ورقی، جلد.

تصویر «صورت کتابهائی» که سپهر ثانی از کتابخانه گلستان به امانت گرفته بود.

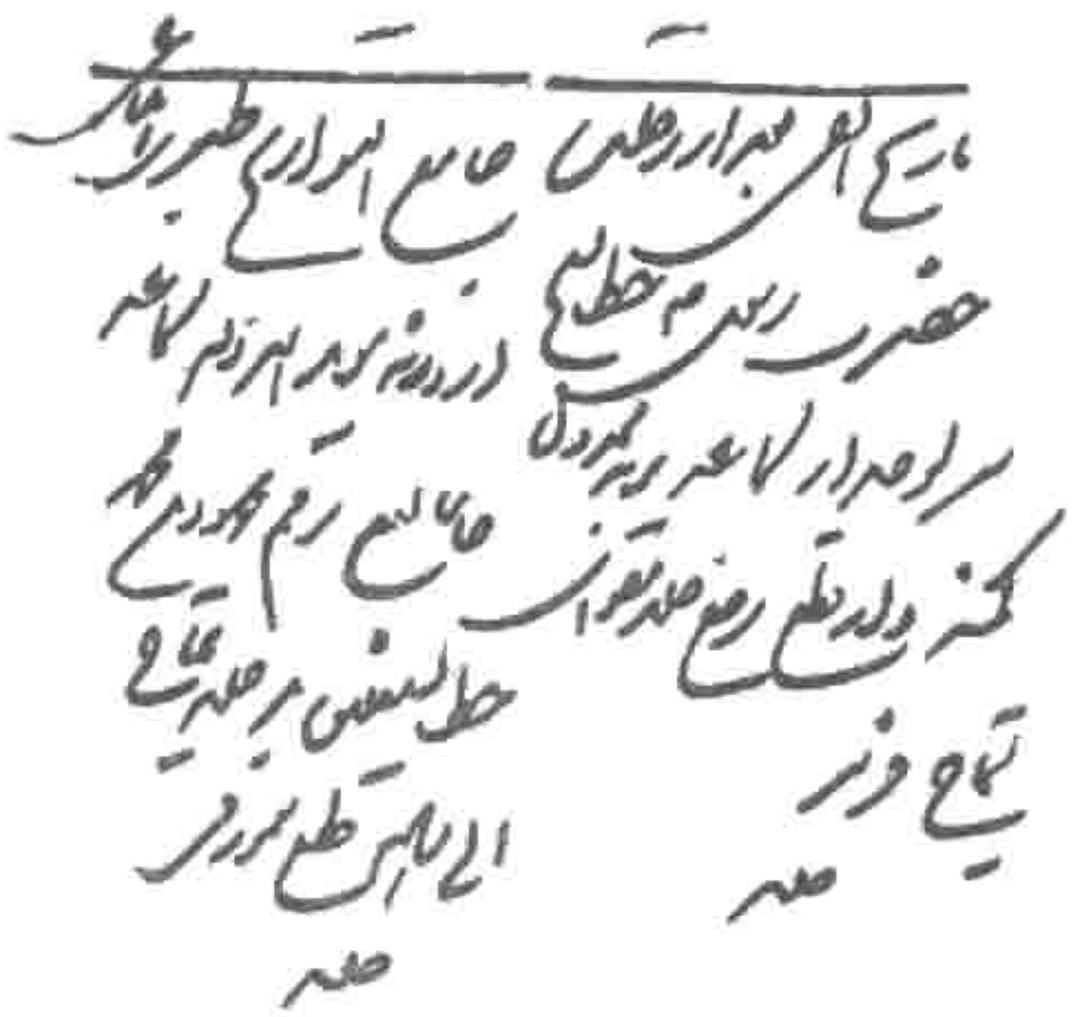

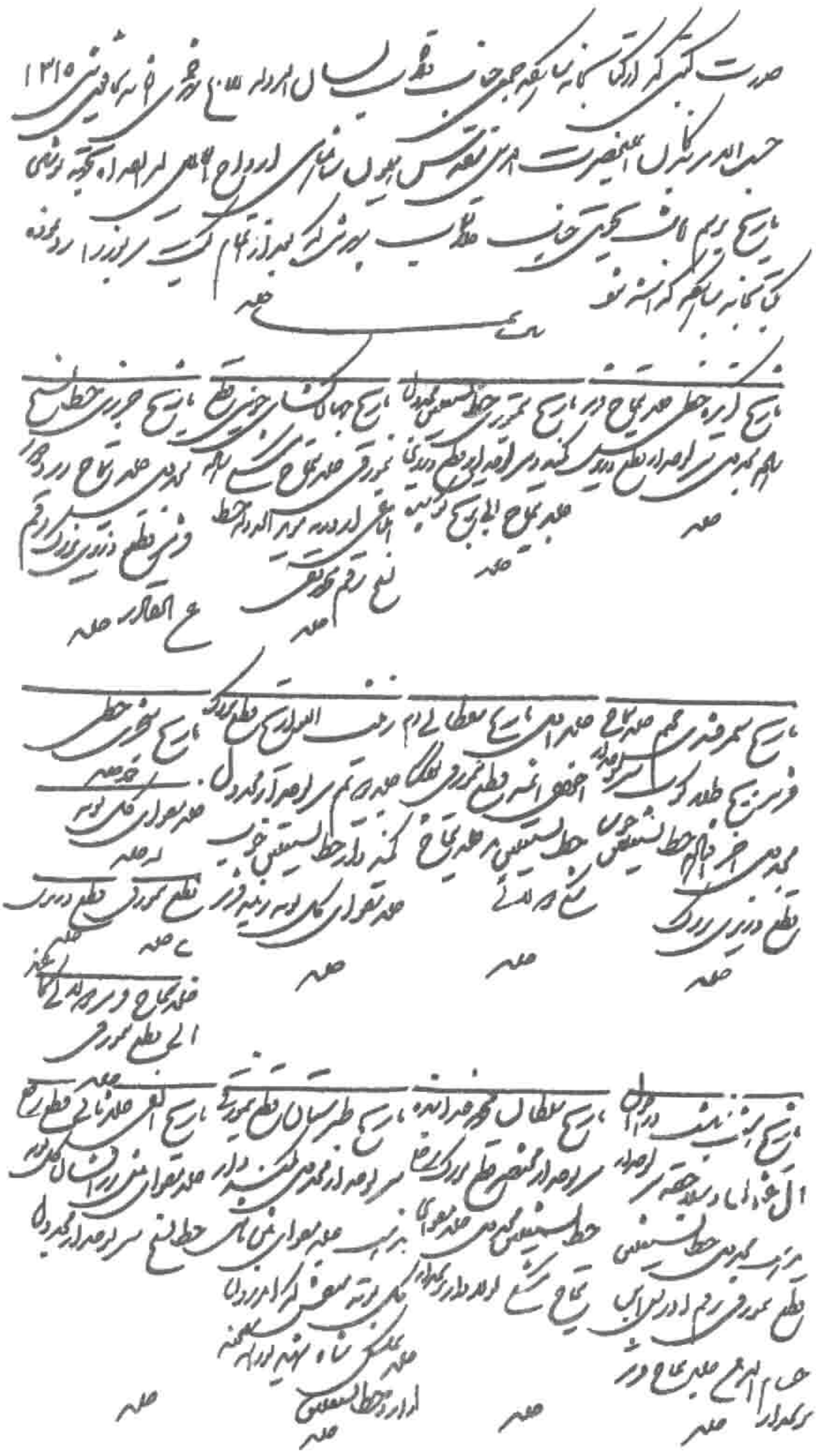

تصویر اصورت کتابهائی که سپهر ثانی از کتابخانه گلستان به امانت گرفته بود.

اهمیت ناسخ‌التواریخ

میرزا محمد تقی خان لسان‌الملک سپهر از جمله مورخان شیعی است و در نگارش تاریخ پیامبر (ص) آرا و افکار علمای سنّی و شیعی را مد نظر گرفته و در تألیف، آنجا که آرا و عقاید علما یکی بوده، همان را نقل کرده و در صورت اختلاف آراء، نخست آرای علمای اهل سنّت و پس از آن آرای علمای شیعی، سپس به بیان اختلاف آرا و عقاید پرداخته است.

سپهر بر خلاف مورخان دیگر که شرح حال و حوادث ایام ائمهٔ اطهار را ذیل حوادث ایام خلفای اموی و عباسی نگاشته‌اند، او حوادث ایام خلفای اموی و عباسی را ذیل شرح حال ائمهٔ اطهار آورده است و در نگارش ناسخ‌التواریخ اکثر قریب به اتفاق کتاب‌های اهل سنّت و شیعه را بررسی کرده و در ضبط اسامی اشخاص و امکنه دقت کافی مبذول داشته و در اهمیت اثرش، نخست به نکته‌سنجی کتاب پیشینیان پرداخته و گوید:

اسامی اصحاب رسول خدای (ص) و جز اصحاب را در هیچ کتاب تشکیل (اعراب گذاری) نفرموده‌اند و نام‌های بُلدان و منازل را در هیچ باب قرین اعراب نداشته و در کتب فارسیه اگر شعری و رجزی از عرب رقم کرده‌اند، در صحت و سقم آن به دقت نظر نرفته‌اند، بلکه در هنگام تحریر خود بصیر نبوده‌اند و آیات قرآن مجید را که در غزوات و جز غزوات فرود شده، کمتر در محل خود، ایراد نموده‌اند و حدیث هر حکایت را با این که ابتر نگاشته‌اند، رعایت صدر و عجز مبتدا و منتها نکرده‌اند؛ بلکه رنج تلفیق کلمات را بر خود روا نداشته‌اند و نگاشته سابقین را خواه درست و خواه نادرست، مانند کاتبی استکتاب کرده‌اند[1].

این بدان معنی است که تمامی آن معایب که بر کار پیشینیان وارد دانسته، خود از آن پرهیز کرده و به رفع آن معایب پرداخته و انصافاً هم باید اذعان داشت که بدان عمل کرده و حتی در چاپ نخست از اثر که سنگی بوده و در ایام حیات او صورت

---

۱. پیشگفتار، جلد دوم همین چاپ، ص ۵۹۶

گرفته، بدان چه گفته عمل نموده، و آنگاه دربارهٔ خود گوید:

و من بنده حمل این مصائب را بر خوشتن نهادم و این مجلد مبارک را در این زمان اندک به پای بردم و پیداست که این مقدار تحریر را با نگارش کثیر نقد کرده‌ام و سه چندان این مجلد را بر کاغذ پاره‌ها نگاشته و بی‌خطر گذاشته‌ام[1].

و دربارهٔ زمان و ایام تألیف گوید:

روزها و شب‌ها از مصاحبت اصحاب و مخالطت احباب کناره نجسته‌ام، چندان که اگر بخواهند نشان نتوانند گفت که من بنده چه زمان این خدمت به پای بردم؟ و کدام وقت یک تنه این همه پژوهندگی و دقیقه‌جوئی کردم؟ چه نیم شبان که ابواب مخالطت بسته و مردمان از پای نشسته تقویم این خدمت را تقدیم نمودم.

هم اکنون همگنان حاضرند و بدین کلمات شاهد و ناظر که هیچ سخن به کذب نگفتم و این مفاخرت بر خود به دروغ نبسته‌ام، همانا به فضل خداوند یزدان ... این دولت ابدی و سعادت سرمدی یافتم[2].

ناسخ‌التواریخ اثری است سترگ و بس بزرگ، و پیداست که سپهر و فرزندانش در تألیف آن رنج‌ها و مرارت‌ها کشیده‌اند و شب بیداری‌ها داشته‌اند، پس نباید بدین اثر به دیدهٔ خُرد نگریست، باید آن را ستود، و اگر با شیوهٔ نگارش امروزی متفاوت است نباید برسپهر خرده گرفت، چنان که آقای دکتر سید جعفر شهیدی در دفاع از سپهر و اثرش گوید:

دربارهٔ ارزش علمی و تاریخی مطالب ناسخ‌التواریخ و اهمیت کار مؤلف، نباید عجولانه قضاوت کرد و مطالب کتاب را دقیق ناخوانده برله یا علیه آن حکم داد. از آن گذشته باید دید روش تاریخ‌نویسی در شرق از آغاز تا زمان مؤلف چگونه بوده است و نیز باید دانست که در عصر مؤلف و سالها پس از وی، یعنی تا زمانی که رابطه علمی بین شرق و غرب گسترش یافت و نویسندگان و دانشمندان ایران با روش تحقیق مغرب زمین آشنا گشتند، عامه مردم بلکه خواص و تحصیل کرده‌ها

---

۱. همان ۲. همان

تاریخ را چگونه تلقّی می‌کردند. اگر این مطالب را بررسی کنیم و این علل و عوامل را بسنجیم، خواهیم دانست که سپهر به چه کار بزرگی دست زده است.

مورخان در ضبط وقایع ملاک‌هایی راکه در علم حدیث و نقد روایت معتبر است رعایت می‌کردند و سپهر در کتاب خود از چنین اصلی پیروی کرده است، خود او در دیباچهٔ جلد اول اعتراف می‌کند که انجام چنین مأموریت از عهدهٔ یک تن خارج است، لیکن شاه بدو گفته: سفیران همهٔ کشورها در دربار هستند، هر گونه مطلبی که بخواهی و هر چند تن مترجم به کارت آید در اختیار تو گذاشته خواهد شد[1].

همو دربارهٔ شیوه نگاشتن و اهمیت اثر سپهر در ادامه مطالب گوید:

بر فرض که بگوییم سپهر در کار خود هیچ گونه درایت و اظهار نظر را معمول نداشته و تنها به استنساخ مطالب دیگران اکتفا کرده است، باز هم اثر او اعجاب‌آور خواهد بود، در حالی که چنین نیست.

... مطالبی که سپهر در این کتاب آورده در یک جا فراهم نبوده است، او برای نوشتن این کتاب به ده‌ها مجلد از تاریخ، ادب، تذکره، لغت‌نامه‌ها و غیره مراجعه کرده است و مطالب آنها را استخراج نموده و پس از تهذیب و جرح تعدیل به فارسی در آورده است.

راستی توفیقی عظیم باید که نویسنده‌ای ضمن عهده‌دار شغل‌های گوناگون در چنان مدتی کوتاه چنین اثری را فراهم آورد[2].

نثر سپهر در نگارش ناسخ‌التواریخ، نثر مرسل ساده، در بعضی موارد نقل عین نوشته‌های پیشینیان و یا متأثر از آن است، هر چند سبک نگارش وی برای دانش‌آموختگان امروز خالی از تکلّف نیست، اما باید اذعان داشت که نثر او نسبت به همگنان عصر خود ساده‌تر و بی‌تکلّف‌تر است، با وجود این اثر او مملو است از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات عربی و تا اندازه‌ای مسجع و منشیانه و به قول حضرت استادی جناب دکتر عبدالحسین نوائی «فضل‌فروشانه» و در مقایسه با

---

۱ و ۲. مقدمه براهین‌العجم، به قلم سید جعفر شهیدی. تهران. دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ص ۷ـ۱۰.

شیوهٔ امروزی «اغلب فراموش می‌کند که دستمایه او تاریخ است نه ترسل، با این همه دقیق و جامع است و پر مطلب و جای جای ساده و شیرین[1]» خواندنی است.

با این که نثر سپهر انشاء متکلّف منشیانه است، باید او را از پیروان مکتب تاریخ نگارئی دانست که آثارشان را به تقلید از اسلوب جامع‌التواریخ رشیدی تحریر کرده‌اند[2].

سبب چاپ حاضر و روش تصحیح

سالی چند در واحدی از واحدهای دانشگاه آزاد اسلامی «تاریخ اسلام» تدریس می‌کردم و به ایام تدریس با سیل سؤالات دانشجویان جوان به ویژه دانشجویان رشته‌های علوم و فنی مواجه و در حد بضاعت جوابگو، گاه چنان بود که برای جواب سؤالی هفته‌ای به کنکاش و جستجو در لابه‌لای متون تاریخی می‌پرداختم تا به طور مطلوب و مستدل پاسخگو باشم تا هیچ ابهامی باقی نماند. سؤالی از میان تمامی سؤال‌ها هر ترم مکرر بود آن هم دربارهٔ منابع تاریخ اسلام که اکثر نویسندگان و مورخان از اهل سنّت بودند و دانشجویان در جستجوی منابعی به قلم مورخان شیعه که یا کم است و معاصر و یا قابل دسترس نیست.

بر آن شدم که یکی از مهمترین منابع شیعی تاریخ اسلام را تصحیح کرده و پس از تصحیح در اختیار عزیزانی قرار گیرد که این قبیل منابع را دور از دسترس می‌دانستند، از این رو به چاپ ناسخ‌التواریخ که جوابگوی دانشجویان بود علاقمند شدم، به ویژه که در آن ایام مشغول تصحیح بخش تاریخ قاجاریه آن بودم، ناگزیر

---

۱. متون تاریخی به زبان فارسی / اثر دکتر عبدالحسین نوائی ـ تهران: سمت، ۱۳۷۶، ص ۲۳۲.

۲. برای آگاهی بیشتر از مکتب تاریخ‌نگاری فارسی، از مغول به بعد، رجوع کنید به پیشگفتار تاریخ روضة‌الصفا، جلد اول که مصحح در آنجا به بیان دو شیوهٔ از تاریخ‌نگاری عصر مغول پرداخته و پیشگامان آن دو شیوه را: عطاملک جوینی، مؤلف جهانگشا و خواجه رشیدالدّین فضل‌الله همدانی مؤلف جامع التواریخ دانسته و به ویژگی هر یک جداگانه پرداخته است. (تاریخ روضة الصفای / اثر میرخواند، تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. ـ تهران: اساطیر، ۱۳۸۰، جلد اول، ص بیست تا بیست و چهار).

متن کاملی از نسخ خطی و چاپ‌های سنگی و سربی آن تهیه کردم، خود قریب به سالی وقت گرفت. پس از بررسی مجلدات کتاب اول، دریافتم که بخشی از زندگانی پیامبر اسلام در مجلد دوم از کتاب اول به چاپ رسیده و بخش اعظم زندگانی آن حضرت (سالهای هجرت و صفات و متعلقات پیامبر (ص) در جلد اول از کتاب دوم.

برای اینکه متن کاملی از شرح حال پیامبر آخرالزّمان در یک جا و به صورت مستقل چاپ شود، ناگزیر بر آن بودم که بخش‌هایی از مباحث مندرج در کتاب اول را گزینه کرده اقدام به تصحیح آن نمایم.

برای گزینه کردن دو راه بود. نخست آن که از تولد پیامبر (ص) به بعد را انتخاب یعنی بخش پایانی جلد دوم از کتاب اول را گزینه کرده به همراه جلد اول از کتاب دوم تصحیح شود. راه دوم آن که از اصل و نسب پیامبر (ص) شروع شود، چه مباحثی در کتاب بود که در ضمن مطالعهٔ بخش بعثت و هجرت مؤلف از آن مباحث با عبارات «و این در جلد دوم از کتاب اول مرقوم شد» و یا «در جلد اول ناسخ‌التواریخ از کتاب اول مسطور شد،» ... یاد و ارجاع به آن دو مجلد می‌نمود. پس می‌بایستی آن مباحث که مربوط به اصل و نسب پیامبر (ص) و مباحث مربوط به تاریخ شبه جزیرهٔ عربستان، معمرین، شعرا و رجال عرب که درک اسلام نموده و به نحوی در مباحث گذشته ذکر آنان شده بود و همین طور تاریخ یمن گزینه می‌شد. در چاپ حاضر گزینه‌ها با قید در پانوشت با عبارت «برابر صفحه فلان جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی» و یا «برابر صفحه فلان جلد دوم از کتاب اول چاپ سنگی» به نقل آنها اشاره شده است، بنابراین تنظیم جلد اول در چاپ حاضر گزینه‌ای است از مطالب مندرج در کتاب اول (جلد اول و دوم) و از تولد پیامبر اسلام (ص) به بعد مطالب به طور کامل از پایان جلد دوم کتاب اول مطابقت دارد.

بدین طریق متن کاملی از تاریخ پیامبر اسلام با تکیه بر اصل و نسب رسول‌الله (ص) از حضرت اسماعیل بن ابراهیم، وقایع ایام تولد، وقایع پیش‌بینی بعثت در میان ادیان دیگر (به ویژه یهودیت و مسیحیت) و پیشگوئی کاهنان، وقایع ایام بعثت، رخدادهای سرزمین عربستان، حمله حبشیان به یمن، تاریخ یمن و از جلوس نعمان‌بن‌منذر به بعد وقایع مربوط به حیره به تمامی در مجلد اول چاپ

حاضر از کتاب اول گزینه شده است.

در چاپ حاضر همان طور که مؤلف محترم آن اصرار بر تشکیل (اعراب گذاری) اسامی شخصیت‌ها و امکنه و اشعار، ضرب‌المثل‌ها و جملات عربی داشتند، حقیر نیز برای پرهیز از هر گونه خطا برابر چاپ اول سنگی که در حیات مؤلف و زیر نظر وی صورت اتمام پذیرفته بود، اقدام به اعراب گذاری کرده، آیات قرآن مجید را با کلام‌الله مجید مطابقت و در برخی از مواضع که مولف اقدام به ترجمه آیات نکرده و یا به صورت تفسیری و مفهومی بر ترجمه اقدام نموده، برای یک دستی و پرهیز از هر گونه خطا به نقل ترجمه از ترجمه آقای کاظم پورجوادی نمودم.

(**قرآن مجید**، ترجمه کاظم پورجوادی، ویراستار بهاءالدین خرمشاهی. ـ تهران: دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۲).

در چاپ حاضر لغاتی که مؤلف در حاشیه چاپ اول سنگی یادداشت کرده بود به پانوشت‌ها نقل و در برخی مواضع با قید حرف (س) یعنی از سپهر یاد کردم و نیز با استفاده از فرهنگ نفیسی، فرهنگ معین، و منجدالطّلاب در پانوشت به معنی برخی دیگر از واژه‌ها پرداختم.

و دیگر برای پرهیز از خطا، وقایع تاریخی را با منابعی چون:

آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمهٔ اطهار (ع) / تألیف احمد بن تاج‌الدین استرآبادی؛ به کوشش میرهاشم محدث. ـ تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله؛ با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۴.

تاریخ روضة‌الصّفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفا / تالیف محمد بن خاوند شاه بن محمود میرخواند؛ به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. ـ تهران: اساطیر، ۱۳۸۰. (جلد دوم؛ در چاپ حاضر مجلدات ۳ و ۴).

تاریخ طبری یا تاریخ‌الرّسل و الملوک / تألیف محمد بن جریر طبری؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده. ـ تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.

تاریخ کامل / نوشته عزالدّین بن اثیر؛ برگردان دکتر سید حسین روحانی. ـ تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.

تاریخنامهٔ طبری /گردانیده منسوب به بلعمی؛ به تصحیح و تحشیه محمد روشن. ـ تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

تاریخ یعقوبی / تألیف احمدبن ابی‌یعقوب؛ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی. ـ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

التنبیه و الاشراف / تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده. ـ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

دیوان حسّان ثابت / شرحه و کتب هوامشه و قدّم له‌الاستاد عبدالله. مَهنّا. ـ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ه / ۱۹۸۶ م.

سیرت رسول‌الله (مشهور به سیرةالنّبی) / ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحق‌بن‌محمد همدانی قاضی ابرقوه؛ با مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی. ـ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷.

شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) / تالیف قاضی کمال‌الدّین میر حسین بن معین‌الدین میبدی یزدی؛ مقدمه و تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین. ـ تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹.

شرف‌النّبی / تصنیف ابوسعید خرگوشی؛ ترجمه نجم‌الدین محمود راوندی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن. ـ تهران: بابک، ۱۳۶۱.

طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدی؛ ترجمه دکتر محمود دامغانی. ـ تهران: نشر نو، ۱۳۶۵. (جلد اول: بخشی از سیرهٔ نبوی؛ جلد دوم: غزوات).

طبقات الکبری / لابن‌سعد، بیروت، دار صادر، [بی‌تا]

الکامل فی التاریخ / تألیف ابن‌اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۸۶۷ م.

مجمع‌الامثال / لابی‌الفضل احمد بن محمد بن ابراهیم، النیسابوری، المیدانی؛ [تصحیح] محمد یحیی‌الدین عبدالحمید. ـ [بی جا]: مکتبةالسّنة المحمدیه، ۱۳۷۴ ه / ۱۹۵۵ م.

مروج الذّهب و معادن الجواهر / تألیف ابوالحسن علی‌بن‌حسین مسعودی؛ ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. ـ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

مروج الذّهب و معادن الجواهر / تألیف مسعودی با تصحیح شارل پلا. ـ تهران: انتشارات شریف رضی، ۱۳۸۰.

مُعَلّقات سَبع / ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ویراستار موسی اسوار. ـ تهران: سروش، ۱۳۷۱.

مغازی (تاریخ جنگلهای پیامبر (ص) / تألیف محمدبن‌عمر واقدی؛ ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. ـ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱ ـ ۱۳۶۶.
مقابله و در صورت لزوم در پانوشت بدان اشاره کردم، همچنین در تصحیح از کتابهای:
امثال‌القرآن‌الکریم / گردآورنده ابن‌یوسف ضیاءالدین الحدائق الشیرازی؛ به کوشش مهدی ماحوزی. ـ تهران: اساطیر، ۱۳۶۳.
پیامبر / زین‌العابدین رهنما. ـ تهران: زوار، ۱۳۷۶.
تاریخ سیاسی اسلام / تالیف دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. ـ تهران: جاویدان، ۱۳۶۰.
تاریخ عرب و اسلام / تألف امیر علی؛ ترجمهٔ فخر داعی گیلانی. ـ تهران: گنجینه، ۱۴۰۱ ه.
زندگانی محمد (ص) / مؤلف دکتر محمد حسین هیکل؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده. ـ تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۶.
سیرهٔ رسول‌الله (بخش اول: از آغاز تا هجرت) / نوشته دکتر عباس زریاب. ـ تهران: سروش، ۱۳۷۰.
فرهنگ موضوعی قرآن مجید (الفهرس الموضوعی للقرآن‌الکریم) / تدوین کامران فانی ـ بهاءالدین خرمشاهی. ـ تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۶۴.
ناسخ‌التواریخ (از ظهور مسیح تا هجرت نبوی) / تالیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر؛ چاپ سنگی (جلد اول، کتاب دوم)، ۱۲۸۵ و ۱۳۲۰ ـ ه. ق.
ناسخ‌التواریخ (از هبوط آدم تا میلاد مسیح) / تالیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر، چاپ سنگی (جلد اول، کتاب اول)، ۱۲۸۵ ه. ق.
ناسخ‌التواریخ (وقایع اقالیم سبعه بعد از هجرت رسول خدا) / تالیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر، چاپ سنگی، ۱۲۸۵، ۱۳۱۲ ه. ق.
ناسخ‌التواریخ (زندگانی حضرت محمد (ص) / تالیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر. ـ تهران: امیرکبیر، [بی‌تا]، قطع رحلی بزرگ.
ناسخ‌التواریخ (زندگانی حضرت محمد (ص) / تألیف میرزا محمد تقی

لسان‌الملک سپهر؛ به تصحیح و حواشی دانشمند محترم آقای محمد باقر بهبودی. ـ تهران: کتابفروشی اسلامیه، [بی‌تا].

نیز سود جسته‌ام.

هم چنین در ترجمه برخی اشعار و عبارات عربی از ترجمه: تاریخ طبری، تاریخ کامل، مغازی، مروج‌الذهب، تاریخ یعقوبی و به ویژه اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) از شرح دیوان منسوب به آن حضرت استفاده کرده و گاه با ذکر اختلاف میان ضبط منابع در پانوشت‌ها بدان اشاره شده است. در یکی دو مورد متن ترجمه که از منابع یاد شده نقل شده به جای پا نوشت به خاطر اهمیت آن در متن میان دو قلاب [ ]افزوده شده مانند ترجمه اولین خطبه رسول‌الله در مدینه که از تاریخ طبری نقل کرده و در متن آوردم. و در مواردی از ناسخ التواریخ تصحیح وحید فرزانه، دانشمند محترم جناب آقای محمد باقر بهبودی با قید (ب) در پایان عبارت نقل به عین کردم.

سپاس

سپاس بی‌کران از ایزد یکتا که توان بر این بندهٔ ضعیف خود عطا فرمود که یک بار دیگر مهمی به فرجام رساند؛ و سپاس و تشکر از بزرگواران و عزیزانی که به نحوی از انحاء مصحح را در تصحیح یاری نمودند:

استاد فاضل یگانه جناب آقای دکتر عبدالحسین نوائی، هر بار که حقیر تصمیم به تصحیحی از متون تاریخی گرفت، حضرتشان پیوسته مشوق حقیر بودند و با سرانگشت تدبیر، همیشه حلال معضلات بودند و مصحح خود را با واسطه و بی‌واسطه شاگرد حضرتشان می‌داند و بدین شاگردی اظهار فخر و امتنان دارد.

استاد فرزانه حضرت استادی جناب دکتر رضا شعبانی، خداوند مؤیدشان بدارد، و پیوسته در هر ملاقات جویای مراحل تصحیح؛ و افزون بر تشویق و ترغیب باگشاده‌روئی، حلال مشکلات و معضلات بودند و زبان و قلم ناتوان از شکرگزاری و مراحم ایشان.

استاد فاضل ارجمند، ادیب فرزانه، مصحح توانمند و با پشتکار، جناب آقای دکتر محمد روشن مشوق دیگری در تصحیح ناسخ‌التواریخ، و نسخه‌ای نفیس از

چاپ سنگی (۱۳۲۰ ه) جلد دوم از کتاب اول خود را جهت تصحیح در اختیار مصحح قرار دادند و کتابخانه شخصی استاد و تصحیحات ایشان فرا راه مصحح بوده و بار دیگر زبان و قلم قاصر از شُکر الطاف بی‌پایان ایشان.

همسرم پروین استخری در بیست و پنج سال زندگی مشترک پیوسته مدیون و مرهون گذشت‌ها و فداکاری‌ها و همکاری و همیاری او هستم، چه افزون بر بلوغ نسخ و کمک در نمونه‌خوانی‌ها با بردباری خود همیشه زمینه‌ساز به انجام رسیدن کارها بوده و هستند.

فرزندان مهتا و مزدک، به راستی صبر و بردباریشان قابل تقدیر و ستودنی است و آنچه از ایام روزگار می‌بایست صرف آن دو می‌شد به سیر و تفحص در لابلای متون تاریخی گذشت.

سرکار خانم سارا چینی‌چیان، سالهاست در مواقع حساس و ضروری با دقت و وسواس علمی مددکار بودند و این بار هم استخراج نمایه کتاب حاصل تلاش بی‌وقفه و همکاری آن بزرگوار است.

سپاس و سپاس از مدیران محترم انتشارات اساطیر به ویژه آقای عبدالکریم جربزه‌دار که قریب یک دهه با خُلف وعده و کج خُلقی‌های حقیر مماشات به خرج دادند و ماحصل آن چاپ کتابهائی چون: تاریخ بختیاری، ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه) تاریخ روضة‌الصفا و محلقات آن (تاریخ روضة‌الصفای ناصری) از حقیر بی‌بضاعت بودند، نه تنها مشوقی بر تصحیح و پی‌گیر مراحل کار، بل صبر و استقامت ایشان در چاپ متون تاریخی و ادبی، دینی و عرفانی ستودنی است و این بار هم زمینه چاپ این اثر را فراهم کردند و در طول تصحیح منابع مورد نیاز را تدارک و در اختیار گذاشتند، از درگاه ایزد یکتا آرزوی بهروزی و فیروزی ایشان، خانواده محترمشان و همکارانشان در انتشارات اساطیر را خواهانم، خدای توفیقشان دهاد که مردمانی ساعی و کوشا و زحمتکش و قانع‌اند.

از تمامی دست‌اندرکاران چاپ اعم از حروفچینی (آقای توکلی) که با دقت و وسواس و با بردباری و حوصله، خط ناخوانای نگارنده را به زیبائی آراستند و جناب آقای حاج صمد آگنج و فرزندان محترمشان در امر لیتوگرافی و آقای مسعود آگنج ناظر فنی چاپ و به ویژه آقای حاج علی آگنج مدیریت محترم چاپ دیبا که

نظارت عالی بر امر لیتوگرافی و در نهایت چاپ کتاب بر عهدهٔ ایشان بوده و همچنین آقای حسین محمدی مدیریت محترم صحافی محمدی تشکر و قدردانی خود را اعلام می‌دارد که نهایت کوشش و بردباری را در سرانجام رسانیدن این اثر به کار بردند.

مصحح در پایان بار دیگر بر خُردی خود و سُترگ بود کار معترف و از خوانندگان محترم و ارجمند به ویژه پژوهشگران و محققان مستدعی است که لغزش و خطای مصحح را نخست به دیدهٔ اغماض نگرند و دوم با یادآوری و تذکر لغزش‌ها و خطاها، مصحح را از طریق نقد در نشریات و یا حضوری و مکاتبه‌ای به آدرس ناشر دریغ نورزند که به لطف یزدان پاک، تذکرات و ارشادات آن بزرگواران در چاپ‌های بعد مانع از هر گونه خطا و لغزش خواهد شد.

تهران

شنبه ۸۰/۱۱/۱۳

ساعت ۲/۴۵ دقیقه بامداد

جمشید کیان‌فر

اصل و نسب پیامبر اسلام

و

حوادث ایام شبه جزیرهٔ عربستان

ولادت اسمعیل علیه‌السلام
سه هزار و چهار و هجده سال
بعد از هبوط آدم علیه‌السلام بود[1]

ولادت اسمعیل علیه‌السلام در نواحی مُؤتَفِکات بود و از این روی که در میان بنی جُرْهُم بزیست و به عربی تکلم فرمود به اَبُوالْعَرب ملقّب گشت ـ چنانکه در قصهٔ یعرب بدان اشارت رفت ـ.

علی‌الجمله مقرّر است که خلیل را خلفی و خلیفه‌ای نبود، حضرت ساره دست کنیزک خود هاجر را گرفته به خدمت برد و هبه فرمود. پس از مزاوجت و مضاجعت، هاجر آثار حمل در خود مشاهده کرد، بدان سبب که از ابراهیم حامله بود تمکنی دیگر یافت، چنان‌که گویا با ساره به حقارت نظر می‌کرد، سرپنجه غیرت پرده مصابرت بر ساره منقش کرده ایمان شدیده‌ای مغلظه ساخت که سه عضو از اعضای هاجر را منقطع سازد، هاجر از این حال مطلع شده از خدمت خاتون خود بگریخت، فرشته خداوند در بیابان با هاجر ظاهر شد و گفت: ای هاجر به کجا می‌گریزی؟ با خانهٔ خویش آی و با خاتون خود تواضع فرمای.

پس هاجر به سرای خویش مراجعت نموده و ساره به شفاعت خلیل او را عفو فرمود، آن گاه رفع ایمان را هر دو گوش او بسفت و او را ختنه نمود و تاکنون این سنت در میان زنان بماند، اما با این همه خاطر ساره مکدّر بود و از غیرت هاجر نمی‌شگیفت تا بدان جا کشید که با ابراهیم گفت: اینک کنیزک من هاجر که او را با تو بخشیدم بار بگذاشته و فرزندی چون اسمعیل آورده، همانا از این روی با من به حقارت نگران باشد. حضرت خلیل گفت: هاجر کنیزک توست هر چه با وی روا

---

۱. برابر با صفحهٔ ۱۲۱ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ‌التواریخ.

داری پسندیده بود.

پس ساره از خلیل‌الرّحمن درخواست کرد که هاجر و اسمعیل را به بیابانی که از زراعت و عمارت دور باشد بُرده بی‌زاد و راحله بگذارَد و مراجعت فرمایَد.

لاجرم حضرت خلیل درخواست ساره را که موافق فرمان ربّ جلیل بود پذیرفته هاجر و اسمعیل را برداشته متوجه مکّهٔ معظمه شد، پس از طیّ منازل و مراحل به موضعی که اکنون حفر زَمْزَم واقع است رسید، به اشارت جبرئیل هاجر و اسمعیل را فرود آورد و سه شبانه‌روز با ایشان در آنجا توقف کرد، پس عزم مهاجرت فرمود. هاجر از روی فزع تضرع نمود که: ای ابراهیم ضعیفهٔ بی‌کس و طفلی بی‌یار را در این بیابان بی‌آب و علف به که می‌سپاری و سفر می‌کنی؟ هیچ نگوئی ما را که آب و نان دهد؟ و از شرّ دیو و دد محافظت کند؟

ابراهیم علیه‌السلام رقّت کرده سخت بگریست و گفت: شما را به خداوند مهربان می‌گذارم که نگاهدارندهٔ صغار و کبار است و روزی‌رسانندهٔ مور و مار. هاجر گفت: «رَضَیتُ بِالله ربّنا حَسْبِیَ اللهُ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ».

ماندن اسمعیل و هاجر در بیابان مکه

پس ابراهیم از پیش ایشان روان شد و چون لختی راه پیمود روی واپس کرده نظر به سوی هاجر و اسمعیل افکند و ایشان را در آن بیابان بی‌درازیٔ و پهنا بیچاره و بینوا و بی‌نان و آب دید، پس چشم پرآب کرد و گفت «رَبَّنَا اِنِّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ»[1] و با حزن و اندوه تمام روی به شام نهاد. در آن هنگام اسمعیل دو ساله بود.

علی‌الجمله چون حضرت خلیل راه شام گرفت و آن قلیل آب و طعام که با هاجر بود پرداخته شد، عطشان و جوعان بماند و بدان سبب شیر از پستانش انقطاع یافته گزند گرسنگی و تشنگی با فرزندش اسمعیل نیز سرایت کرده، آغاز بی‌طاقتی نهاد، هاجر چون چشمش به روی پسر و آن حالت منکر افتاد، دنیا بر وی تنگ گشت،

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۷: پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در بیابان بی‌آب و علفی که در کنار خانهٔ گرامی توست سکنیٰ دادم.

بی‌درنگ و تحمل از نزد اسمعیل برخواسته دوان دوان به کوه صفا بر آمد و لحظه‌ای بر فراز آن کوه ایستاد به هر سوی نظاره کرد تا باشد که از آب و آبادانی نشانی گیرد و هیچ علامت نیافت.

پیدا شدن آب زمزم

پس از آنجا جامهٔ خود را برکشید و بشتافت و به استعجال از وادی‌الصّفا گذشته به کوه مروه صعود نمود و نیز لحظه‌ای در آنجا اقامت فرمود و به هر جا نظر افکند، جز یأس هیچ آیتی مشاهده نکرد و از غایت دهشت و پریشانی هفت نوبت این چنین سعی نمود، چنانکه اینک روش حاجیان است. و در هر نوبت از حال فرزند فحص می‌کرد تا مبادا از درنده گزند بیند.

درکرّت آخر چون نزدیک فرزند آمد، چشمهٔ آبی خوشگوار نزد وی جاری یافت که گاهی از سورت[1] تشنگی عقب قدم خویش بر زمین کوفته آن چشمه که اینک زمزم نامند ظاهر گشت. پس اسمعیل را از آن آب بنوشانید و خود نیز بیاشامید و هر دو از آن زحمت و هلاکت فراغت یافتند.

یافتن بنی جُرْهُم اسمعیل و هاجر را سه هزار و چهارصد و بیست سال بعد از هبوط آدم علیه‌السلام بود

ذکر نسب جُرْهُم در ذیل قصهٔ فالغ[2] گفته آمد، اولاد و احفاد وی نخست در نواحی

---

۱. سورت: شدّت.

۲. در زمان فالغ بن عابر فرزندان نوح در بابل مجتمع شدند، و از کثرت جمعیت هفتاد و دو زبان در میان آنان پدید آمد و به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که نوزده زبان در فرزندان سام و شانزده زبان در اولاد حام و سی و هفت زبان در میان فرزندان یافث پدید آمد و چون این پراکندگی دیدند به نزد فالغ بن عابر آمدند و او گفت: شما را با این پراکندگی زبان در یک جا نمی‌توان جمع کرد. گفتند: زمین را میان ما تقسیم کن، پس فالغ زمین‌ها را میان ایشان تقسیم کرد. و سرزمین چین و هند و سند و ترک و خزر و تبت و بلغر [= بلغار] و دیلم و توابع ←

یمن موطن داشتند و هر سال از کنار مکه عبور کرده به شام در می‌شدند و بر قانون تجارت جلب منافع نموده صرف معیشت می‌داشتند. در این کرّت چون به حوالی مکه تقرّب جستند فوجی از مرغان دیدند که در آن وادی در طیرانند که مثل آن هیچ گاه نیافته بودند، از این معنی تفرّس[1] نمودند که در این بیابان آبی خوشگوار آشکار شده که این مرغان را بدان توجه باشد، پس دو تن از کاروانیان را از پی فحص این مهم معین کرده، ایشان بهر تجسس شتافتند و هاجر را با فرزند بر سر چشمهٔ زمزم یافتند، از دیدار چشمه و رؤیت آن عورت در شگفت ماندند و با هاجر گفتند: تو چه کس باشی و در اینجا چه وقت سکون یافتی؟ از آدمیزادگانی یا به قبیلهٔ جان نسب می‌رسانی؟

هاجر حال خویش سراسر باز گفت. ایشان گفتند: هیچ رخصت فرمائی که قبیلهٔ بنی‌جُرهُم در حوالی این چشمه نزول کرده در جوار تو اقامت نمایند و تُرا با فرزند خدمت کنند. هاجر گفت: همین قدر از شما دریغ ندارم، اما هیچ کس را با چشمه حقی نباشد. پس آن دو تن به نزدیک کاروان آمدند صورت حال باز گفتند. مضاض بن عمرو که سیّد بنی‌جَرْهُم بود و سُمَیْدَع بن عامر که مهتر قبیله قطورا قبیلهٔ خویش را بفرمودند تا حواشی و مواشی و اموال و اثقال خود را برداشته در مکّه مکرّمه فرود آمدند و از رعایت هاجر و فرزندش هیچ فرو نگذاشتند، چنانکه حضرت اسمعیل علیه‌السلام در میان ایشان نشو و نما یافت.

قربانی اسمعیل
سه هزار و چهارصد و بیست و هشت سال
بعد از هبوط آدم علیه‌السلام بود[2]

ابراهیم خلیل علیه‌السلام وقتی در حضرت کردگار جلیل معروض داشت که هرگاه به

← زمین خراسان نصیب فرزندان یافث شد و زمین باختر و ماورای فرات تا نقطهٔ باختری قسمت اولاد حام و سرزمین حجاز و یمن و باقی سهم فرزندان سام گردید. و جُرْهُم در میان فرزندان سام جای داشتند و در سرزمین یمن ساکن شدند.

۱. تفرس: دانستن به علامت (س).

۲. برابر ص ۱۲۵ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ‌التواریخ.

موهبت یزدانی فرزندی یابد تقرباً الی‌الله قربانی کند و این معنی را حکمتهای خداوند از لوحهٔ خاطرش زدوده بود، از آن پس که هاجر و اسمعیل را در بیابان مکّه گذاشت و مراجعت به شام کرد، هر سال زیارت بیت‌الله را تصمیم داده عزیمت مکّهٔ مکرّمه کردی و در آن مکان شریف در آمده مناسک[1] حج به جای آوردی و هم به دیدار هاجر و فرزند خرسند گشتی.

بدین منوال روز بگذشت تا ده (۱۰) سال از مدت اسمعیل بگذشت، باز در نوبتی که آن حضرت در بیت‌الله‌الحرام مقام داشت شبی در منام چنان دید که فرشته‌ای بر فراز سرش ایستاده می‌گوید: ای ابراهیم پروردگار تو می‌فرماید اسمعیل فرزند خود را برای من قربانی کن. آن حضرت از خواب ترسان و هراسان بخاست و نیک متفکر بماند که این خواب از تجلّیات مَلَک معبود است یا نمود شیطان مردود. از این روی آن روز را «یوم‌التّرویه»[2] خواندند. و چون شب دیگر آن خواب بدان روش دید بشناخت که این واقعه از مَلَکات یزدانی است نه از تخیّلات شیطانی، پس آن روز به «عرفه» معروف گشت. و چون شب سوم هم در خواب دید که فرشتهٔ شب دوشین با وی همان خطاب کرد بامدادان یکدل شده بر ذبح فرزند دل بنهاد.

اگرچه جمعی از نقلهٔ اخبار و نگارندگان آثار که هم تاریخ توریة گواه حال و شاهد مقال ایشان است بر آنند که: ذبیح حضرت اسحق بود نه اسمعیل؛ اما با روایت [امام] جعفر صادق ﷺ که در حق اسمعیل ناطق است و حدیث خیرالانام که می‌فرماید: اَنَا بنُ الذَّبِیحَینِ جای شبهه نماند که ذبیح خلیل اسمعیل است؛ زیرا که ذبیح نخست از اجداد خاتم‌الانبیاء جز اسمعیل نتواند بود و ذبیح ثانی عبدالله است ـ چنانکه در جای خود مرقوم افتد ـ.

علی‌الجمله حضرت خلیل بفرمود تا هاجر موی اسمعیل را شانه زده و معطر کرده جامهٔ نیکو بر وی راست کرد و دو تن از خدام خود را برداشته به اتفاق اسمعیل بدان سوی که مأمور بود راه گذاشت و قدری هیزم بهر قربانی سوختی شکسته بر دوش اسمعیل نهاد تا به نزدیک قربانگاه آورد. چون به شعب جبل قریب شد گفت:

---

۱. مناسک: به معنی اعمال حج و بعضی نام مواضع مخصوصه راگویند.
۲. ترویه: اندیشه کردن در کار، و یوم‌الترویه روز هشتم ذیحجه راگویند.

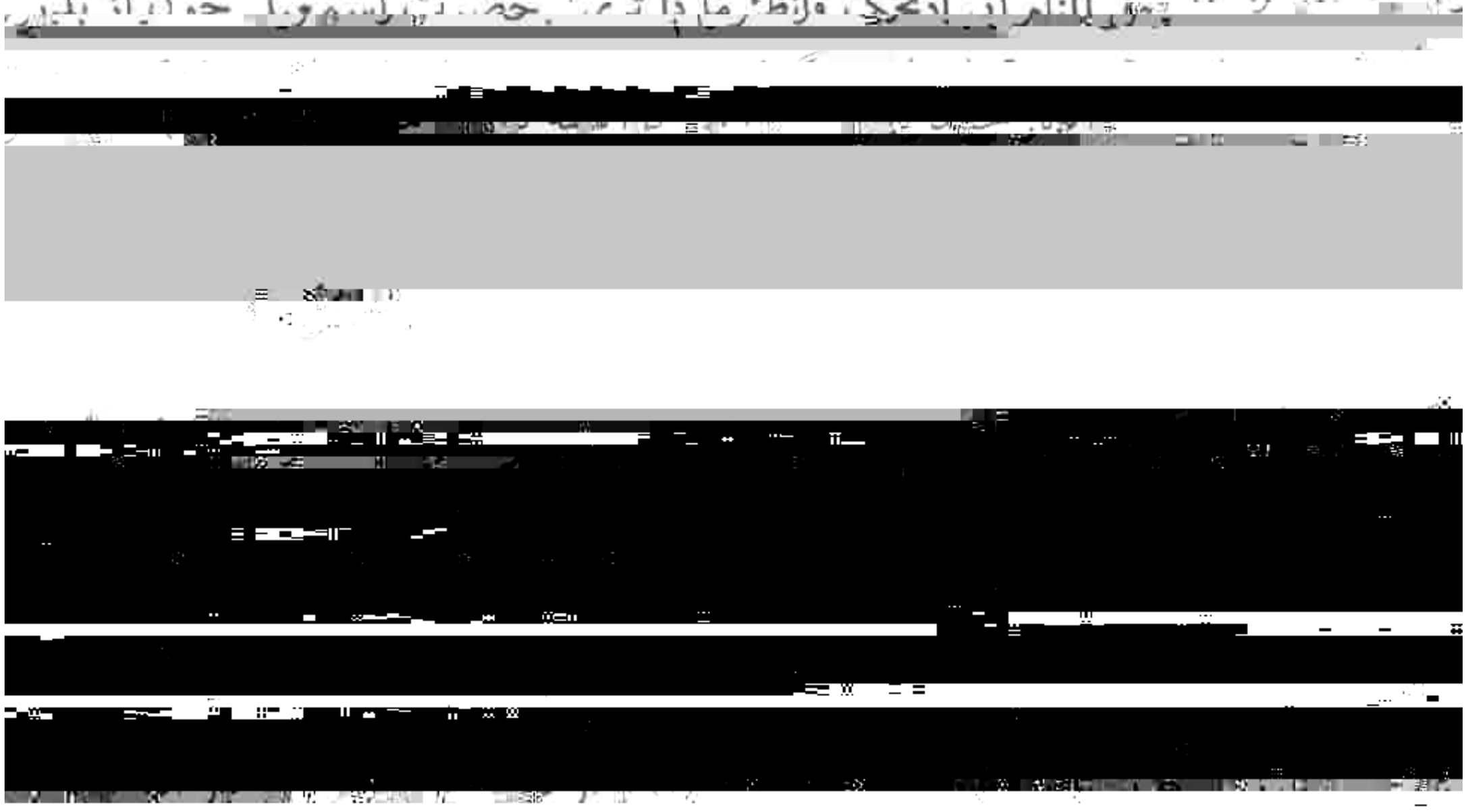

بودند، تا کار بر آل یهودا تنگ شد و خدمت ارمیا و غرریا و دیگر پیغمبران خود رسیده استدعا کردند که انبیای بزرگوار در حق اولاد مُعَدّ دعای بد کنند و ایشان را از روی زمین براندازند. چون پیغمبران خدای خواستند بدین مهم اقدام نمایند خطاب از پیشگاه قدس رسید که لب فرو بندید همانا از پشت مُعَدّ شخصی به ظهور خواهد رسید که ما این جهان را برای او پدیدار کرده‌ایم پس انبیا علیهم‌السّلام لب ببستند.

[نِزار]

مع‌القصّه چون مُعَدّ از جهان برفت آن نور روشن از جبین فرزندش نزار طالع گشت و نِزار بن مُعَدّ رئیس قوم و زعیم قبیله گشت و نام مادری مُعاذه بنت جوش بن عَدِی[1] است که نسب به قبیلهٔ جُرْهُم رساند و کنیت شریفش ابوربیعه است. آنگاه که نِزار از مادر متولد شد و از بارقهٔ آن نور شریف که در جبین داشت معلوم بود که پیغمبر آخر زمان از نسل وی است، مُعَدّ هزار (۱۰۰۰) شتر در راه خدا قربانی کرد. مردم با او گفتند که: مال خود را تضییع نمودی و اسراف فرمودی! مُعَدّ در جواب گفت که: والله هنوز اندک می‌شمارم. و چون نِزار لفظاً به معنی اندک است آن طفل به نِزار نامیده شد.

و چون به حد رشد رسید و بعد از پدر در عرب مهتر گشت چهار پسر از وی پدیدار گشت: اول: ربیعه، دوم: اَنْمار، سوم: مُضر، چهارم: ایاد. اما از انمار دو قبیله بادید آمدند: اول: خَثْعَم، دوم: بَجِیلَه و جریر بن عبدالله بَجِلی که از اصحاب پیغمبر است نسب به این قبیله رساند. و این دو طایفه به یمن شدند و به اهل یمن مختلط آمدند و هم ایاد قبیلهٔ معروفی است که به ایاد بن نزار منسوب است و قُس بن ساعدةالایادی که از حکمای عرب است ـ چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور شود ـ هم از این قبیله است. و از ربیعه و مُضر نیز قبایل بسیار پدید شدند چنانکه یک نیمهٔ عرب نسب بدیشان می‌برند. و در فضیلت این دو تن همی بس است که رسول ﷺ فرمود: «لا تسبّوا مُضَرَ وَ رَبیعَةَ فَاِنَّهُم مُسلمان» و از این بیشتر در نام و

---

۱. تاریخ کامل: مُعانَه دختر جَوْشَم بن جُلْهُمَةِ بن عمرو بن جُرْهُم (۸۴۱/۲).

نسب قبایل قلم زدن از قانون این کتاب مبارک بیرون است.

[مُضر]

علی‌الجمله از میان فرزندان نِزار، مُضر بود که در سلک اجداد پیغمبر ﷺ محسوب است. و آنگاه که نِزار را اجل محتوم نزدیک شد از میان بادیه با فرزندان به مکّهٔ متبرکه آمد و حالش چون از صحّت بگشت فرزندان را طلبیده پیش نشاند و اموال خویش را بر ایشان قسمت فرمود. از جمله خیمه‌ای که از ادیم سرخ بود و مقداری از زر سرخ و چیزهای دیگر که مانند آن بود و رنگ حمری داشت به مُضر تفویض فرمود و از این روی او را «مُضرالحمرا» نامیدند و اسبی سیاه و خیمهٔ سیاه و هر چه بدان مانند بود به ربیعه عطا کرد و او را «ربیعةالفرس» خواندند و گوسفندان را با خادمی پیر و بعضی از اشیای دیگر به ایاد گذاشت و فرشی از ادیم سیاه و برخی دیگر از آلات و ادات مجلس بهرهٔ آنمار داشت. و فرمود چون من از جهان شدم بقایای متروکات مرا هم بدین گونه قسمت کنید و خاطر یکدیگر رنجه مسازید و اگر در میان شما سخنی واقع شود که حاکمی لازم افتد از اینجا به نَجْران سفر کنید به نزد افعی جُرْهُمی که با مُعَدّ پدر من دیرینه آشناست و مردی کاهن و دانا بود و نگذارد کار شما به خشونت انجامد و رفع سخن کند.

قصّهٔ اولاد نزار و کهانت ایشان

چون نزار رخت از جهان بربست و در میان فرزندان او در بخش کردن اموال کار به قیل و قال انجامید ناچار هر چهار بار سفر بستند و از مکّهٔ متبرکه بیرون شده عزیمت به نَجْران فرمودند. در راه شترسواری با ایشان باز خورد، با وی گفتند: از کجا می‌رسی؟ گفت: شتری یاوه نموده و ضایع کرده‌ام می‌روم تا گمشدهٔ خویش را بیابم. مُضر گفت: شتر ترا چشم راست کور بود؟ گفت: بلی. ربیعه گفت که: از دست راست شل بود؟ گفت: بلی. ایاد گفت: آن شتر دم بریده داشت؟ گفت: بلی. آنمار گفت: رمنده و حرون بود؟ گفت: بلی. دیگر باره مُضر به سخن آمد و فرمود یک تنگ بار آن

شتر روغن است و آن دیگر شهد. و ربیعه گفت: بر سر بار آن شتر زنی سوار است، و أیاد گفت: آن زن آبستن است؛ و أنمار گفت: آن شتر یک دندان شکسته دارد. آن مرد [redacted] راه بشتاب که آن را

«هُبَل» نام گذاشت و مردم را به پرستش آن باز داشت. وی اول کس است از اولاد اسمعیل علیه‌السلام که کیش بت پرستیدن گرفت و از پس او هُذَیل بن مُدْرِکه در میان بت‌پرستان شد و صنمی گرفته آن را إسُواع» نام نهاد و به میان قبایل عرب آورد و کلب بن دبره که با قُضاعه نسب داشت هم به طلب رفت و بتی گرفته آن را «وَدّ» نامید و مردم را به پرستش آن دعوت نمود. و مردم طی و مذجح بت خود را «یَغوث» نامیدند و عبادت آن را اختیار کردند. و مردم هَمْدان که نسب به کهلان رسانند و در نواحی یمن ساکن باشند صنم خود را «یَعُوق» نامیدند و سَمَیْقَع بن ناکور بن عمر بن یعفر بن ذواکلاع الاکبر هو یزید بن نعمان که در نواحی یمن وطن داشت و همواره در جمع‌آوری قبایل مشغول بود و او را ازین روی ذوالکلاع الاصغر می‌نامیدند چنانکه بیشتر قبایل و آل حِمْیَر بدو گرد آمدند صنم خویشتن را «نَسْر» نام نهاد و مردم را به عبادت آن ترغیب نمود. و قبیلهٔ خولان بن حارث بن قُضاعه عم «انس» راگرفتند و فرزندان ملکان بن کنانه بن خزیمة بن مُدْرِکة بن الیاس سنگی بسیار طویل در بیابان نهادند و آن را «سعد» لقب دادند و به نیایش و ستایش آن قیام فرمودند و «اساف» و «نایله» را در موضع زمزم وضع کردند چنانکه در خاتمهٔ قصهٔ اسمعیل علیه‌السلام مرقوم افتاد. و بَنِی ثقیف در طایف «لات» را برگزیدند و اَوْس و خَزْرَج در یثرب طاعت «منات» کردند و همچنان قبایل دوس و خَثْعم و بَجِیله «ذوالخلصه» را داشتند و مردم جبل طی «قُلْس» را برافراشتند و بنی‌ربیعه که نسب با تمیم رسانند بتی به دست کرده و بتخانه برای او بساختند و آن بتکده را «رضا» نامیدند.

همچنان هر قبیله بتی گرفتند و بت پرستیدن آغازیدند تا آنگاه که دولت اسلام قوی شد و پیغمبر آخرالزمان صلی‌الله‌علیه‌وآله ایشان را از چنان کردار زشت باز داشت چنانکه خدا می‌فرماید و **لاٰ تَذَرُنَّ وَدّاً وَ لا سُوٰاعاً وَ لاٰ یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً وَ قَدْ اَضَلُّوا کَثِیراً**[1] و هرگاه آن مردم به سفر رفتندی نخست در بر اصنام شده برای میمنت مسح کردندی و چون باز آمدندی نخست مسح آن را واجب شمردندی و از آن پس چشم به دیدار اهل بیت خویش گشودندی.

---

۱. سورهٔ نوح، ۲۳ و ۲۴: و رها نکنید وَدّ و سُواع و یَغُوث و یَعُوق و نَسر را، بسیاری را گمراه کردند.

[مُدْرِکه]

اما مدرکة بن الیاس چنانکه مذکور شد نـامش عـمرو است و لقـبش مـدرکه و کنیتش ابوالهُذَیل و سَلْمیٰ بنت اسد بن ربیعة بن نزار بن مُعَد[1] را به زنی بگرفت و از وی دو فرزند آورد یکی خُزَیْمه و دیگری هُذَیل و از هُذَیل قبایل بسیار بادید آمدند و پیغمبر ﷺ از نسل خُزَیمه به ظهور آمد.

[خُزَیمه]

اما خُزَیْمة بن مُدْرِکه بعد از پدر حکومت قبایل عرب داشت و او را سه پسر بود اول: کنانة، دوم هون، سوم: اَسَدْ[2] و مادر کِنانَه، عوانه دختر سعد بن قیس بن غیلان بن مُضر بود[3] و از ایشان قبایل بسیار به ظهور آمـد چـنانکه بـنی‌اسـد و بـنی‌کنانه مشهورند و پیغمبر ﷺ از نسل کِنانه بود.

[کنانه]

اما کنانة بن خُزَیْمه کنیتش ابونصر است. چـون رئـیس قـبایل عـرب گشت در خواب به او نمودند که برّه بنت مُرّ بن ادّ بن طابخة بن الیاس بن مُضر را به زنی بگیر که از بطن وی باید فرزندی یگانه به جهان آید. کنانه هم بدان خواب تنبیه یافته برّه را خواستاری نمود و به خانه آورده با وی هم‌بستر شد و از وی سه پسر آورد. اول: نَضْر، دوم: مالک، سوم: مِلْکان. و همچنان هاله دختر شوید ابن‌الغطریف را کـه از قبیلهٔ اَزْد بود به حبالهٔ نکاح درآورد و از وی پسری متولد شد و او را عبدمناف[4] نام

---

۱. ابن‌اثیر: سلمی دختر أسْلُم بن حاف بن قضاعه بود و برخی گویند: سلمی دختر اسد بن ربیعه بود (تاریخ کامل، ۸۳۶/۲).
۲. از او چهار پسر بادید آمد و چهارمی: أسَدّه نام داشت.
۳. تاریخ کامل: برخی گویند مادرش هند دختر عمرو بن قیس بود (۸۳۶/۲).
۴. تاریخ کامل: عبدمناة و مادر او را فُکیهه یا ذفراد دختر هَنی بْن بَلی بن عمرو خاف بن قُضَاعه می‌نویسد (۸۳۵/۲).

گذاشت. و از جملهٔ این پسران نَضْر در سلک اجداد پیغمبر ﷺ بود و قریش لقب نَضْر است چنانکه در جای خود گفته شود که چگونه این نام بر وی افتاد و شرح اولادش تا ظهور پیغمبر ﷺ نیز مسطور خواهد گشت انشاءالله تعالی.

ظهور قریش
پنجهزار و دویست و هشتاد و دو سال
بعد از هبوط آدم ﷺ بود[1]

[نَضْر]

از این پیش پدران پیغمبر آخرالزمان را ﷺ تا کِنانَة بن خُزَیْمه مرقوم داشتیم و کنانه را پسری بود که نَضْر نام داشت و به قریش ملقّب گشت. و در سبب این لقب با وی مورخین را چند سخن است.

نخست آنکه: قریش نام دابه‌ای است که بزرگترین جانوران دریاست، و چون نَضْر بزرگتر از مردم قبیله بود چنین لقب یافت.

دیگر آنکه: قریش مشتق از تَقَرُّش است و تَقَرُّش به معنی کسب و تجارت است همانا نَضْر را این شیوه بوده است.

و سخن آخر را که نگارندهٔ این اوراق اختیار کرده آن است که تَقَرُّش به معنی تجمع است و چون نضر مردی بزرگ و با حصافت بود و سیادت قوم داشت پراکندگان قبیله را فراهم کرده و بیشتر هر صباح بر سر خوان گستردهٔ او مجتمع می‌شدند از این روی قریش لقب یافت. و هر قبیله که نسب ایشان به نَضْر پیوندد قریش خوانند.

گویند نَضْر روزی در حِجْر مکّه خفته بود در خواب چنان دید که درخت سبزی از پشت او رسته چنانکه شاخه‌های آن سر بر آسمان گذاشته و اوراق و اغصان آن از

---

۱. برابر صفحه ۵۷۶ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ‌التواریخ.

نور تابناک است و شمار شاخه‌های آن مساوی عدد اولین و آخرین اشیاست و بر آن اغصان قومی سفیدروی جای دارند، چون از خواب برآمد و این صورت را در نزد کاهنی باز نمودند، تعبیر چنان رفت که کرامت و شرافت بر دودمان تو و حسب و نسب تو مسلّم و مقصور خواهد بود و نام مادر نَضْر، بَرَّة بنت مُرّ بن اُدّ بن طابخة بن الیاس مضر باشد.

[مالک]

مع‌القصه نَضْر بن کِنانه را دو پسر بود یکی مالک و آن دیگر یَخلُد و نام مادر مالک، عاتکه بنت عَدْوان بن عمرو بن قیس بن غیلان بود و نسب پیغمبر آخر زمان ﷺ به مالک پیوندد.

[فِهر]

و مالک را پسری بود که فِهر نام داشت و نام مادر فهر، جندله بنت [عامر بن] حارث بن مُضاض جُرْهُمی است و این حارث جز این مُضاض اکبر است و نسب پیغمبر آخر زمان به فِهْر منتهی شود و فِهْر بن مالک را هم نام عامر است و او چهار پسر داشت: اول: غالب، دویم: مُحارب، سیم: حارث، چهارم: اسد و نام مادر ایشان لیلی بنت سعد بن هزیل بن مدرکة بن الیاس است[1].

---

۱. به روایت طبری و ابن‌اثیر: فهر سرور مردم مکه بود، چنان شد که مردی به نام حسان بن کلاب با حِمْیریان و دیگر کسان از یمن فراز آمدند و کوشیدند که سنگ‌های کعبه را به یمن برند و در آنجا کار گذارند. او در نخله فرود آمد، از این سوی قریشیان، بنی‌کنانه، بنی‌خُزَیمه، بنی‌اسد، بنی‌جذام و جز ایشان گرد آمدند و رهبرشان فِهر بن مالک بود، کارزاری سخت کردند که در پی آن حسان به اسیری افتاد و حمیریان شکست خوردند، حسان سه سال در مکه در زندان ماند و آنگاه خود را بازخرید و بیرون رفت و در میان راه مکه تا یمن در گذشت (تاریخ طبری، ۸۱۴/۳؛ تاریخ کامل، ۸۳۳/۲).

[غالب]

و نسبت پیغمبر به غالب رسد و غالب را دو پسر بود اول: لُؤیّ، دویم: تیم و نام مادر ایشان سلمی بنت عمرو بن ربیعة بن الخزاعیة است.

[لُؤَیّ]

و نسب پیغمبر با لُؤیّ پیوندد و لُؤیّ را چهار پسر بود: اول: کعب، دویم: عامر، سیم: سامه، چهارم: عوف.

و مادر کعب و سامه و عامر[1]، ماویه دختر کعب بن القین بن جسر بود از قبیلهٔ قُضَاعه و مادر عوف مخشیه بنت سیان بن محارب بن فهر بود[2] وقتی در میان سامة بن لُؤیّ و برادرش عامر خشونتی واقع شد و از آن کار به معادات و مبارات کشید و عاقبت سامه از عامر هراسناک شده عزم جلای وطن فرموده، و خواست تا سوی عمان کوچ دهد. آنگاه که بر شتر خویش برنشست که طی مسافت کند. ناقهٔ او برای چریدن سر فرو داشت و ماری از خاربن سر بدر کرده لب آن را بگزید چنانکه در حال بیفتاد و بمرد. چون سامه از ناقه به زیر افتاد هم او را بگزید و او نیز به هلاکت رسیده و در حین سکرات موت بیتی چند انشاد فرمود و نگارندهٔ اوراق به نگارش یک بیت از آن پرداخت:

لاٰ اَری مِثْلَ سامَةَ بْنِ لُؤیّ یَومَ حَلُّوا به قَتیلاً لِنٰاقَه

اما عوف بن لُؤیّ با چند تن از مردم خود به ارض غطفان آمد که نسبت به عیلان رساند و چون در آن زمین سکون اختیار کرد آن مردم که با وی همراه بودند رخصت انحراف داد.

اما نسب پیغمبر ﷺ بر کعب بن لُؤی پیوندد ـ چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد ـ. ابوعبیدهٔ جراح از فرزندان حارث بن فهر است و سوده بنت ربیعه که

---

۱. متن: عوف.

۲. به روایت ابن‌اثیر: عوف مادرش بارِدَه دختر عوف بن غُنْمِ بن عبدالله بن غَطَفان بود، فرزندان وی وابسته به غَطَفان شدند (تاریخ کامل، ۸۳۲/۲).